ثمن الاول من الفوق مدخل منظوم

كتاب مدخل منظوم فی احکام النجوم مشتمل

بر سی فصل و بیست باب

و رساله اسطرلاب جهة علم النجوم

ایاصوفیه

٢٧٠١

٢

كتاب مدخل منظوم في احكام النجوم ورسالة في فصول النجوم
ورسالة الاسطرلاب من قبل النجوم

٢٧٠١

بحث بابه در معرفت

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم
مالك البر والبحر خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا حرره الفقير
احمد شيخ زاده المفتش باوقاف
الحرمين الشريفين
عفي عنهما

۱۰۷۶

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

مرد دانا سخن ادا نکند	تا بنام حق ابتدا نکند
مالک لم یزل کریم و قدیم	صانع بی بدل حکیم و علیم
آنک هفت و نه و ده و دو و چار	کرد پیدا که کس نبودش یار
کرد پیدا دلیل هستی خود	اندرین هر یکی فزون از صد
داد مان عقل تا بدانستیم	نیز توفیق تا توانستیم

فی نعت محمد العربی المدینی

وانکه از بهر شرع دین پیدا	آسمان کرد و اختران پیدا
آسمان ولی بحلم زمین	اختران و لیک رهبر دین
کیست آن آسمان محمد را	واخترانش صحابه باداد

باد بر جان هر یکی از ما	بی کران هر زمان درود و ثنا

آغاز منظوم

چون بدیدم که در بسیط زمین	هیچ دانش ز بعد دانش دین
نیست از دانش نجومی به	کند رو گنج حکمتست فره
کردم آغاز مدخل منظوم	یاد کردم درو بسی ز علوم
بو محامد محمد و احمد	که بقدرست برتر از فرقد
از فضولی کنون بپردازم	خاطر از نظم مدخل آغازم
اول از هیات فلک گویم	پس باحکام اختران پویم

در عدد افلاک و کواکب

آفریننده پری و ملک	دانکه نه آفرید چرخ و فلک
بر یکی ماه و بر دوم تیرست	باز ناهید را سیم تیرست

شمس بر چرخ چارمست مدام / همچو بر چرخ پنجمین بهرام

ششمین چرخ مشتری را دان / هفتمین است منزل کیوان

باز هشتم که ثابتات بروست / زبر او نهم که جمله دروست

او همی گرد دو نیاساید / چرخ و انجم بگشت او شاید

در شرح بروج کواکب ثابته

عدد جمله چو شد معلوم / بشمرم انکهی بروج و نجوم

حکما پیش ازین بحکم رصد / اختران را گرفته اند عدد

بانه و بیست آمدست و هزار / هفت ازیشان کواکب سیار

ثابتانست نام دیگر ها / که ازیشان کنند پیکرها

بیوت کواکب

بار کردند اهالی حکمت / هشتمین چرخ را دو شش قسمت

چون تمامی نهاد شد اقسام / برج کردند هر یکی را نام

وانکه از اختر گران رفتار / صورت انگیختند هشت و چهار

هر یکی زان موازی برجی / دانش این از کهر درجی

پس نهادند بشنو این ترتیب / نام برج از صور بدین ترتیب

حمل و ثور و بعد از ان جوزا / سرطان و اسد دگر عذرا

عقرب و قوس و ان پس از میزان / جدی و دلوست و حوت از پس آن

بیوت کوکب

پس مر این جمله را که بردم نام / ز اختران صاحبان شناس مدام

اولین از بروج با هشتم / نام این بره دان و ان کژدم

هر دو مریخ را شدند بیوت / همچو برجیس را کمان با حوت

زهره را خانه ثور با میزان / شمس را شیر و ماه را سرطان

تیر را خانهٔ خوشه و جوزا — مر زحل راست جدی و دلو عطا

ارقام بروج

مرد دانا دل نشان شناس — چون مر این علم را نهاد اساس

رقم برجها کهی اعداد — از حروف جمل گرفت و نهاد

از حمل صفر الف ثور نشان — بی ز جوزا و جیم از سرطان

چون اسد دال کرد و سنبله ه — واو ز میزان نهاد و عقرب ز

قوس ح ط نشان جدی نهاد — دلوی یا الف بماهی داد

ارقام کواکب

چون بدانستی از بروج رقم — رقم اختران بباید هم

آخرین حرف نام هر اختر — بدلش هی نگار بر دفتر

همچو از شمس س و ز قمر ر — بر همین کن قیاس پنج دیگر

ارقام روزها

الفست

الفست اول چه از تقویم — ب دوم روز دان سیم ج جیم

هم چنین تا که چه رسد بتمام — آخرش کط بود یا لام

ارقام هفته

تو بآغاز هفته یک شنبه — دان و انکه الف نشانش نه

و ز دوشنبه علامت آمد ب — هم چنین تا رسد به شنبه ز

طبایع بروج

بر چهار است بر طبایع دان — رنج نادان همیشه ضایع دان

حملست آتشی و شیر و کمان — ثور خاکی و جدی و خوشه همان

طبع جوزا و دلو و پله هوا — وان خرچنگ و حوت و عقرب با

طبایع کواکب و سعد و نحس و روز و شب

زحل انکو بدشمنی سمرست — روزی سرد و خشک و نحس تر و سنت

مشتری را گروست پیروزی | سعد و نر دان و گرم و تر روزی

باز مریخ نحس و نر و شبی | گرم و خشک از طبیعتش طلبی

شمس هم گرم و خشک و روزی و نر | نحس در اجتماع و سعد نظر

سعد و ماده است و سرد و تر زهره | تیر سازنده باشد و شهره

وانکه نامش ز اختران قمر است | سعد و ماده شبی و سرد و تر است

شرف کواکب

شرف آفتاب دان بحمل | ثور مه را شرف شناس محل

مر زحل را شرف بود میزان | شرف مشتریست در سرطان

یابد از جدی هم شرف بهرام | هم جو از حوت زهره بدرام

تیر را سنبله است جای شرف | هم چنین آمد این سخن ز سلف

شرف راس خانهٔ تیر است | ذنب اندر کمان شرف گیر است

جون نه

هبوط کواکب

جون شرف گشت مر ترا معلوم | در برابر بود هبوط نجوم

جون هبوط زحل ببرج حمل | وان برجیس برج جدی مثل

جای مریخ جون شود سرطان | اندرو مر ورا تو هابط دان

باز میزان هبوط خورشید است | هابط برج خوشه ناهید است

برج ماهی هبوط تیر آمد | کژدم آن مه منیر آمد

راس هابط شود جو شد بکمان | هم هبوط ذنب بجوزا دان

وبال کواکب

خانهٔ کوکب از بروج بگیر | بر شمار و ببین بنور ضمیر

خانهٔ هفتمش وبال شناس | همه معلوم گرددت بقیاس

درجات شرف کواکب

شرف شمس نوزده درجست | یاد گیر این که پایهٔ فرحست
شرف زهره هفت گیر و بیست | از شرف آنکه در حساب قویست
شرف تیر پانزده است | سه درج در شرف نصیب مه است
درجات ستارهٔ کیوان | از شرف کم از سه هفت بدان
آن برجیس پانزده است و چهار | وآن بهرام چار هفت شمار

درجات فلک

درج آسمان بر استاد | هست صد ره دو دو ره هشتاد
هر یکی برج از آن درج سی هست | هر درج از دقیقه شصت هست
ثانیه شصت یک دقیقه شناس | هم چنین ثالثه بشصت قیاس

در بیان نظر کواکب بهمدیگر

نظری اختران بکن معلوم | تا بدانی تمام علم نجوم

چون دو کوکب بود به برجی در | بدرج پیش نزدیک یکدیگر
دانکه مهر دو را قران باشد | وین چنین حال نیکوان باشد
ور یکی از دگر به برج سیم | باشد ار نه به برج یازدهم
دانک تسدیس باشد آن بیقین | شرح ترتیب بشنو از بس این
چارمست و دهم نظر کاهش | همه رنج و غمست هم آیش
ور به پنجم و یا نهم نگرند | دانک تثلیث دوستی آرند
هفتمین خانه مقابله دان | اثرش کینه و جدال دان

احتراق کواکب

هر ستاره که او فتد با خور | در یکی برج و یک درج همبر
خلق را جمله اتفاق بود | کان ستاره در احتراق بود
جز قمر را که چون چنین دانند | محترق نه که مجتمع خوانند

ارباب نهار

روز یکشنبه هست نسبت خور / دانکه دوشنبه هست روز قمر
روز سه شنبه آن بهرام است / انکه مریخ مرورا نامست
چارشنبه گرفته کوکب تیر / سعد را پنجشنبه آمد نیّر
زهره را داد جمعه پس بزحل / داد شنبه خدای عزّ و جل

ارباب لیل

شب یکشنبه آن تیر آمد / زین سبب فرخیش تیر آمد
شب دوشنبه آن برجیس است / اندرین نوع لهاجه تلبیس است
شب سه شنبه آن زهره شناس / چارشنبه شبی زحل تو قیاس
بس شبی پنجشنبه آن خورست / شب آدینه خود شبی قمرست
بر شبی شنبه ای گزین انام / نجم مریخ والیست مدام

ارباب ساعات روز و شب

ساعتی اولین ز روز ز شب / دانکه باشد از آن کوکب
کان شب و روز را بود نسبت / کرده باشد حکیم از حکمت
وان دگر کوکبی کزوست فرو / دومین ساعت است ساعت او
مر سیم را همین شناس اساس / بر همین کن بکلّه ساعت قیاس

ارباب مثلثهٔ ناری

هر مثلث که طبع دارد نام / شمس دان رب روز او هموار
وانکهی مشتری ست دیگر رب / یاد گیر این سخن که هست عجب
باز شب بر خلاف گیر قیاس / روز و شب شان زحل شریک شناس

ارباب مثلثهٔ خاکی

وآن دگر طبع را که اوست تراب / زهره و پس قمر شناس ارباب

باز در شب هست و بس زهره بشنو این نکتهٔ خوش و شهره

مست شان روز و شب شریک مدام آنکه خوانند مر ورا بهرام

ارباب مثلثهٔ بادی

آنکه بادست طبعش از تقدیر رب روزش زحل شناسیم و تیر

تیر در شب مقدم آمد باز هر دو را مشتری بود انباز

ارباب مثلثهٔ آبی

آنکه طبعش مناسب است به آب زهره در روز هستش از ارباب

دیگر از بعد زهره دان بهرام شب بود بر خلاف این اقسام

مستشان روز و شب شریک قمر این بدانی شوی بعلم سمر

نر و مادهٔ بروج

بشناس از بروج ماده و نر تا در احکام باشدت رهبر

نر حمل دان و ماده ثور شناس همچنین تا بحوت کیر قیاس

معرفهٔ بروج منقلبه و ثابته و ذو جسدین

بر فلک برج منقلب چار است اندرین باب حکم بسیار است

حملست اول و دگر سرطان باز میزان و جدی نیک بدان

ثابت آمد بوصف چار دگر عقرب و دلو و گاو و شیر شمر

قوس و جوزا و خوشه و ماهی وصف ایشان اگر ز من خواهی

گویم این علم هست بر من عین زانکه هست این چهار ذو جسدین

مغربی و مشرقی و جنوبی و شمالی

مشرقی آمد از بروج بدان بره و باز شیر و باز کمان

مغربی

وانکه شان خلق مغربی خوانند برج جوزا و دلو و میزانند

شمالی

سرطانست و ماهی و عقرب — انکه دارند از شمال نسب

جنوبی

ثور با سنبله است و جدی بهم — که فرازند از جنوب علم

دانستن طالع و خانهاء او

طالع ان برج باشد ای مشفق — که بر اینده باشد از مشرق

هرکه زاید ز مادر ان هنگام — طالعش آن نهند در احکام

اولین خانه تن و جانست — حکم آن بر حکیم آسانست

دوم از طالعست خانه مال — سیم آمد برادر با دلال

جارمین خانه ملک و ضیعه و آب — وآن فرزند پنجمین و طرب

ششمین خانه رنج و بنده و باز — هفتمین خانه زن و انباز

مرگ در هشتمست و خوف و خطر — در نهم خانه علم و دین سفر

عمل و دولت از دهم جویند — چون حدیث از ده و یکی گویند

خانه دوستان و امیدست — وین بپایان مبین جو خورشیدست

چون از و بگذری بود ده و دو — حکم آن بر ستور دان و عدو

فرح کواکب در طالع

فرح تیر برج طالع دان — وین ز تاثیر صنع صانع دان

فرح ماه ثالث از طالع — وان خورشید نیست جز تاسع

زهره در پنجمین شود بدرام — همچو در خانه ششم بهرام

شاد در یازدهست سعد اجل — در ده و دو فرح رسد بزحل

حدود کواکب

ای بآب جمال آیه جود — بشنو از قول اهل مصر حدود

مشتری را که مایهٔ فرحست   از حمل حد بدان که شش درست
شش درج تیر زهره را تیرست   هشت دیگر نصیبهٔ تیرست
پنج مریخ را ز روی عدد   مر زحل را همین رسد از حد

حد ثور

باز از حد ثور زهره دو چار   آمد و حد تیر شش بشمار
هست از و تیر حد سعد اجل   هشت و جز پنج نیست حد زحل
سه درج نیز حد بهرامست   دل دانا همیشه با کامست

حد جوزا

تیر را شش درج ز جوزا حد   هست و برجیس را همین بعدد
زهره را آنک شادی انجمنست   حد ازین برج بی گمان پنج است
حد مریخ باز هفت دگر   آن کیوان شش است نیک نگر

حد سرطان

حد مریخ نحس و مایهٔ جنگ   از درج هفت آمد از خرچنگ
باز شش حد زهره و شش تیر   هفت از و نیز حد سعد کبیر
و آنچه ماند ز برج حد زحل   باشد ای برتر از زحل بمحل

حد اسد

باز برجیس را ز برج اسد   دانک جز شش درج نباشد حد
حد ناهید پنج و آن زحل   هفت دیگر نهاد حکم ازل
شش درج تیر را چو تیر آمد   تیر بهرام را چو تیر آمد

حد سنبله

تیر را حد ز سنبله هفتست   زهره را ده قلم چنین رفتست
مشتری کز فرخ آثارست   حد ازین برج بی گمان چارست

بازمریخ را برابر تیر — وانچه مانده بود زحل را گیر

حد میزان

حد برجی که خوانیش میزان — شش درج دارد اختر کیوان

تیر را نیز هشت دان هم ازو — مشتری را یک درج کم ازو

پنج و دو حد زهره بدرام — دوی دیگر نصیبهٔ بهرام

حد عقرب

باز بهرام راز خانهٔ خویش — حد مدان از درج ز پنج و دو بیش

حد بباید ازو دوره دو شمار — بعد ازان حد تیر دان دو چهار

جون شود پنج مشتری را حد — شش زحل را رسد ز روی عدد

حد قوس

مشتری را حد از کمان دو قوس شاست — پنج مر زهره را که سعد وشش است

تیر را چار و پنج حد زحل — چار آنرا کزوست جنگ و جدل

حد جدی

تیر از برج جدی دارد حد — هفت و برجیس را جو او بعدد

زهره را هشت و مر زحل را چار — چار مریخ را از روی شمار

حد دلو

تیر را حد ز دلو دان هفت — زهره از وی یک درج کم رفت

سعد را هفت کو غم آنجنست — قسم مریخ جون زحل پنجست

حد حوت

دو و شش از حوت حد زهره شمار — حد برجیس دان کزوست جهار

سه درج حد فزون ندارد تیر — باز بهرام را نه آمد تیر

دو دیگر نصیبهٔ زحل است — که بدلها درون ازو خللست

در بیان وجوه کواکب

چون حدود بروج شد معلوم ۔ یاد گیر از رهی وجوه نجوم
دانک هر برج را که تقسیم ۔ بسه اقسام کرد مرد حکیم
ده درج هر یکی از آن اقسام ۔ بس بحکمت وجوه کردش نام
داده هر یک از آن بیک اختر ۔ من چو یک یک بیان کنم بشمر

حمل

وجه مریخ از حمل شش و چار ۔ وان خورشید همچنین بپندار
بعد از آن چون گذشتی از خورشید ۔ برج کرد تمام بر ناهید

ثور

باز از ثور تیر و بس ماه است ۔ هر دو را اصل نحس هم است

جوزا

وجه برجیس در دو پیکر دان ۔ باز بهرام و بعد از آن خور دان

سرطان

زهره در اول آمد از سرطان ۔ بعد از آن تیر و باز ماه بدان

اسد

هست در خانهٔ خور از احکام ۔ زحل و مشتری و بس بهرام

سنبله

شمس را برج خوشه تیر آمد ۔ بعد از آن زهره باز تیر آمد

میزان

چون قمر وجه گیرد از میزان ۔ مشتری آید از پس کیوان

عقرب

چون ز میزان گذر کنی عقرب ۔ اندر و چون کنی وجوه طلب

پیش مریخ باز خورشید است		آخری برج وجه ناهید است

قوس

تیر اول بود ببر کمان		پس قمر آید و دگر کیوان

جدی

اول جدی سعد اکبر دان		باز مریخ و بعد از آن خور دان

دلو

باز در دلو چون کنند نگاه		زهره یابند و پس عطارد و ماه

حوت

زحل و مشتری و پس بهرام		حوت را دان و شد وجوه تمام

منازل قمر

چون به پیش تو من منازل ماه		برشمارم حساب دار نگاه

ظاهر از شرق چون شود شرطین		باشد از بعد او طلوع بطین

پس ثریا و بعد از و دبران		هقعه و هنعه دان پس از نشان

پس ذراع است و نثره و طرفه		جبهه و زبره دان دگر صرفه

باز عوا که خوانیش متراک		پارسی گوی غفر بعد سماک

وز زبانا چو بگذری اکلیل		اندرین قول نیست کس را قیل

گر کنی بعد قلب و شوله نگاه		از نعایم ببلده یابی راه

از پس بلده چار سعد آید		گر بتفصیل بشنوی شاید

اولین ذابح و دوم بلعست		اخبیه مر سعود را تبعست

باز فرغ مقدم و زانجا		چون گذشتی مؤخرست و رشا

جامه بریدن و پوشیدن

چون بود در بروج ثابته ماه		جامه ببریدن اختیار خواه

بلک در برج منقلب باید | هم بسرطان و هم بقوس شاید
لیک اندر بروج آبی به | بجز این اختیار هیچ منه
بایدت نیز وقت پوشیدن | اندرین اختیار کوشیدن

شکار شدن

ورت رایست تا شکار کنی | کوش تا ساعت اختیار کنی
یا بود قوس جائی ماه منیر | یا بکی خانه از دو خانه تیر
وگر اینجا نیابی اندر حوت | بگذر هیچ ازین چهار بیوت

سواری کردن

ورت رایست تا سوار شوی | چون طلب کار اختیار شوی
اول از برج منقلب بجوی | پس بمریخ و منظر او بوی
نیک دان گر بدوستیست نظر | ور بخود مشتری بود بهتر

ابتداء کتابت

ابتداء کتابت از هر باب | گر کنی اختیار هست صواب
ماه در برج منقلب باید | ور عطارد نظر کند شاید
ور رود نامه سوی حضرت شاه | ناظر آفتاب باید ماه
ور فرستی سوی سپهسالار | سوی مریخ بایدت دیدار
ور فرستی بنزد دانشمند | جز نظر سوی مشتری مپسند
ور فرستی بخواجه دهقان | نیک باشد نظر سوی کیوان
ور فرستی سوی زنان بنگر | تا نباشد جز بشمس زهره نظر
این نظرها بدان که بی تلبیس | همه تثلیث باید و تسدیس
ور نخواهی که آورد تصدیع | از مقابل حذر کن و تربیع

ملک و ضیاع خریدن

ور ضیاعی خریدنست رای
برج خاکی طلب قمر را جای

نظر او بکوکبی مسعود
تا سعادت درو بود موجود

ور بکیوان نظر بود بخرش
لیک باید بدوستی نظرش

درخت نشاندن

ور درختان نشانی اندر باغ
بنمایم ترا رهی چو چراغ

بطلب ماه را بخانهٔ خاک
ناظرش سعد و از نحوست پاک

لیک باید ببرج ثابت در
کوکب سعد را بماه نظر

زراعت کردن

ورت رای وقت زراعت را
بنگر اختیار و ساعت را

بطلب ماه را بخانهٔ خاک
سرطان گر بود نباشد باک

فرزند بتعلیم دادن

ور بتعلیم می‌دهی فرزند
اندرین اختیار بد مپسند

جاش در بروج بادی جوی
ور بیابی بقوس سنبله بوی

بعطارد بدوستی نگران
هر دو آن از نحوس کرده کران

دارو خوردن

خوردن دارو ار بود رایت
احتیاط ار کنی بود جایت

ماه را نیک باشد ار یابی
اندرین دم بخانهٔ آبی

نظرش سوی زهره بدرام
ور نظر باشدش سوی بهرام

چون نظر دوستی بود زهره دان
دور باش از مقارن کیوان

بنا نهادن

اختیار بنا بوقتی خواه
که بود در بروج ثابته ماه

هم بسوی ستارهٔ نظرش　　که بود در برج خاک مستقرش

برده خریدن

ور همی بنده‌ای خری بنگر　　تا که در برج با دلیست قمر
ور بپایی بقوس یا خوشه　　نحس ازو دور و سعد هم گوشه

فصد و حجامت کردن

ور کنی فصد یا حجامت رای　　آتشی برج به قمر را جای
ناظرش سعد و از نحوست پاک　　لیک با این همه نباشد باک
گر کند سوی او درین هنگام　　نظر از راه دوستی بهرام

سفر کردن

ور کنی نیز اختیار سفر　　ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد ببرج خاکی نیز　　لیک در سعد و نحس کن تمیز

قمر از نحس و طالع و دوش　　پاک باشد چو ششم و نهمش

در شهر شدن

ور بشهر اندرون روی از راه　　باید اندر بروج ثابته ماه
طالع وقت با دوم مسعود　　تا سعادت بود درو موجود

حاجت خواستن

با کسی گر تو حاجتی داری　　ور همی خواهیش که بر داری
باید از مه گرفته باشد زین　　برج ثابت وگرنه ذوجسدین
لیک از نحس پاک باید و دور　　وز سعادت گرفته کارش نور

عهد بستن

ور کنی نیز با کسی عهدی　　اندرین کار بایدت جهدی
تا بود در بروج ثابته ماه　　فارغ از نحس و خالی از اکراه

ستور خریدن

مگذر چون خری ستور ز حد ... ماه در ثور جوی یا با اسد
ورنه یابی به برج دو جسدین ... یافته نور سعد از سعدین

دلیل کواکب

مر زحل را دلیل دان هموار ... بر دهاقین و بر ضیاع و عقار
همچنین بر سواد و پیر است ... مشتری نیز بر وزیر است
نیز بر قاضی و ائمه دین ... بر کبودی و اهل صفه همین
بر سپاهی دلیل بهرام است ... رنگ سرخی و خون اکامست
بر سلاطین شد آفتاب دلیل ... رنگ زردی و مهتران اصیل
بر زنانست کوکب ناهید ... رهبر است او و رنگهای سپید
نیز بر جمله رنگهاست دلیل ... بد پسران مهتران جلیل

ماه بر منهیان دلیل آید ... رنگ سبزی ز و بیفزاید

اتصال قمر با شمس

با خور ار او فتد قران قمر ... باش از آغاز کارها بحذر
طلب حاجت و حجامت و فصد ... به بود گر بدین سه کنی قصد
نیست از حرب و از کین کردن ... باک و از خواسته دفین کردن
ور بتسدیس شان فتاد نظر ... هر چه خواهی بکن که نیست خطر
باز تربیع به سیاست را ... نیز نیکو بود عمارت را
ور بتثلیث شان نظر باشد ... دیدن شاه خوب تر باشد
ور ریاست طلب کنی شاید ... این نظر جاه تو بیفزاید
ور بود این نظر مقابله را ... بد بود ابتداء معامله را
خاصه ملک و ضیاع بخریدن ... نیز دیدار پادشه دیدن

اتصال قمر بزهره

ور بود مه مقارن زهره — باشد آغاز کار شهره

ور بتسدیس هر دو راست نظر — وقت تزویج و شهر گشت و سفر

نیز نیکو بود تجارت را — لیک تربیع به عمارت را

باز تثلیث سورها را به — کاندرو عیش و خوشدلیست فره

ور مقابل بود نباشد عجول — در فرستادن هدیه و رسول

اتصال قمر بعطارد

ور مقارن بود قمر با تیر — دیدن عالمان بهست و دبیر

طلب حاجت اختیار سفر — اندرین وقت اگر کنی بهتر

ور بتسدیس ناظرند این دو — باشد این وقت خوردن دارو

باز تربیع وقت تعلیمست — هم که بیع و صنعت سیمست

وقت تثلیث نیک دان هموار — با بزرگان اگر بود دیدار

ور مقابل نظر بود بهره دان — وقت با عالمان مناظره دان

اتصال قمر بزحل

ور بود با قمر قران زحل — باشد آغاز کارها بخلل

خاصه تزویج و جامه ببریدن — نیز دیدار پادشه دیدن

باک نبود ز کندن کاریز — همچنین جوی و حوض کندن نیز

باز شان گر نظر بود تسدیس — کار بند این حدیث بی تلبیس

دیدن پیر خواجه دهقان — نیک میدان عمارت بستان

ور نباشد نظر بجز تربیع — نبود هیچ کار بی تصدیع

ور بتثلیث می کنند نظر — هم بود نیک وقت صید و سفر

نظرشان بدتر از مقابل نیست — که ازو جز بدی بحاصل نیست

اتصال قمر بمشتری

ور بقارن بمشتری بیست قمر — بسعادت بود ترا رهبر
اوّل کارها قلیل و کثیر — نیک باشد بخاصه نزد وزیر
ور بتسدیس می کنند نظر — دانک وقت تجارتست و سفر
وقت تربیع کرت باشد جد — بنبای صوامع و مسجد
دهدت نیکی و سعادت روی — گر نهد ملک با عمارت روی
ور بتثلیث بنگرند همی — دانک نبود بهیچ گونه غمی
خاصه آرایش از قلیل و کثیر — دیدن روی مهتران کبیر
باز شان گر مقابلست نظر — مکن اندیشه و ضیاع بخر
ور کند آن زمان مناظره — نبود مر ترا مخاطره

اتصال قمر بمریخ

ور شود مه مقارن بهرام — نبود هیچ کار رینی آرام
خاصه رفتن بنزد اهل سلاح — نیک میدان و مشنو این مزاح
باز تسدیس وقت دیدارست — با کسی کو سپاه سالارست
وقت تربیع او بکن تو حذر — جامه ببریدن و نکاح و سفر
وقت تثلیث نزد اهل سپاه — رو و حاجات خویش ازیشان خواه
لیک باشد ار مقابلست نظر — از سپاهی و کار او بحذر
مخر این وقت نیز بنده ترک — زانک نحس و مؤثرست بترک

فتح الباب

نظر هر دو کوکبی با هم — که بود خانه شان برابر هم
آنک علقش نظر صواب کند — نام این شکل فتح باب کند
وقت هر ماه و باد و نم باشد — دل دانا بری ز غم باشد

دلیل برگرما و آفتاب

ور کند مه با آفتاب نظر / یا نه مریخ بنگرد بقمر

یا بمریخ سعد ننگرد / یا ازین دو یکی بجور نگرد

دانک وقت شکستن سرماست / وین نظرها دلیل برگرماست

فی الخاتمه

هر که این را تمام برخواند / چون تقویم بنگرد داند

انچه مکتوب باشد اندر وی / مشکلاتش جمله حل شود بروی

لیک باید که اعتقادش ازین / چون بداند نگردد از ره دین

که نداند شناخت در دو جهان / هیچ کس علم غیب جز یزدان

باد از ما درود بر مهتر / هم بر اصحاب و آل او یکسر

اوج کواکب

چون گذشتی تو از هبوط و وبال / اوج هر کوکبی ببین تو بفال

هست اوج زحل ببرج کمان / اوج برجیس را بمیزان دان

باز مریخ را ببرج اسد / اوج باشد اگر شوی برصد

اوج خورشید و زهره بدرام / هست برجی که گشت حوتش نام

برج مریخ اوج تیر افتاد / ماه ازین هر دو بی نصیب افتاد

اوج را همچنین حضیض شمار / همچنین شرف هبوط انگار

فی تاریخ

وقت تاریخ نظم بد ظاهر / غره از جمادی الآخر

ششصد و شانزده ز هجرت بود / که بنظمش ضمیر و فکر گشود

ونجز فی سلخ ر .

رساله سی فصل في النجوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین **اما بعد**
این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل
بر سی فصل **فصل اول** در حساب جمل
واز طول جدول * ترتیب ابقغ ۱:۱۰:۱۰۰:۱۰۰۰

بکر ۲:۲۰:۲۰۰ جلش ۳:۳۰:۳۰۰ دمت ۴:۴۰:۴۰۰
هنث ۵:۵۰:۵۰۰ وسخ ۶:۶۰:۶۰۰ زعذ ۷:۷۰:۷۰۰
حفض ۸:۸۰:۸۰۰ طصظ ۹:۹۰:۹۰۰ واز عرض جدول
ترتیب ابجد ۱ ۲ ۳ ۴ هوز ۵ ۶ ۷ حطی ۸ ۹ ۱۰

کلمن ۲۰:۳۰:۴۰:۵۰ سعفص ۶۰:۷۰:۸۰:۹۰ قرشت ۱۰۰:۲۰۰:۳۰۰:۴۰۰
ثخذ ۵۰۰:۶۰۰:۷۰۰ ضظغ ۸۰۰:۹۰۰:۱۰۰۰ معلوم میشود بدین نهج

جدول اقسام حساب جمل

آحاد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
	یکی	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نه
عشرات	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
	ده	بیست	سی	چهل	پنجاه	شصت	هفتاد	هشتاد	نود
مئات	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
	صد	دویست	سیصد	چهارصد	پانصد	ششصد	هفتصد	هشتصد	نهصد
الوف	غ	بغ	جغ	دغ	هغ	وغ	زغ	حغ	طغ
	هزار	دو هزار	سه هزار	چهار هزار	پنج هزار	شش هزار	هفت هزار	هشت هزار	نه هزار
الوف الوف	یغ	کغ	قغ	رغ	غغ	یغغ	قغغ	غغغ	یغغغ
	ده هزار	بیست هزار	صد هزار	دویست هزار	هزار هزار	ده هزار هزار	صد هزار هزار	هزار هزار هزار	ده هزار هزار هزار

واین بیست و هشت عدد است نه آحاد و نه عشرات
و نه مآت و یکی الف و دیگر عددها را
رقم ازین حرفها مرکب کنند و بیشتر را
فرا پیش دارند و کمتر را باز پس **مثال**
یا یازده **کب** بیست و دو **لج** سی و سه **قمه**
صد و چهل و پنج **غذفط** هزار و نهصد و
هشتاد و نه و چون عدد هزاران مضاعف
گردد عدد آنرا بر حرف **غ** که رقم هزارست
مقدم دارند همچنین **بغ** دو هزار **قغ** صد هزار
خلهغغذلجغشسد ششصد و سی و پنج هزار
هزار و نهصد و سی و سه هزار و سیصد و شصت

وچهار و هم برین قیاس چند آنک باشد می
باید نوشت و هرجا که انجا هیچ عدد نباشد
صفری نهند بدین صورت ٥ **فصل دوم**
در ایام جمعات یعنی روز هفته و نشان انها چنین باشد
که در جدول نموده شد و بعضی نشان شنبه صفر
کنند بدین گونه ٥

جدول ارقام ایام جمعات

ارقام	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ایام	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه

فصل سوم در تاریخ عربی و آن معروفست و اول
ماهها بدین هلال شناسند و اهل حساب ماه

اول را از سال سی روز گیرند و ماه دوم را
بیست و نه روز و همچنین یکی را سی و یکی را بیست و نه
وازین بیش و کم نباشد و نشان روز ها نشان
عدد روز ها بود چنانچه در این جدول مبیّن شد

جدول ایام شهور عربیه							
شهور	ایام	شهور	ایام	شهور	ایام	شهور	ایام
محرم ل	ل	صفر کط	نط	ربیع الاول ل	فط	ربیع الآخر کط	قیح
جمادی الاول ل	قمح	جمادی الآخر کط	قعز	رجب ل	رز	شعبان کط	رلو
رمضان ل	رسو	شوال کط	رصه	ذو القعده ل	شکه	ذو الحجه کط	شند

و روز اول را از ماه غره خوانند و روز سی ام را
سلخ گویند و چون ماه به آخر رسد در تقویم بر
حاشیه از جانب دست راست بر صفحهٔ اول

نام آن

نام آن ماه که نو شود نبشته بود و ابتدا این
تاریخ از هجرت پیغمبر علیه السلام گیرند که از مکه
بمدینه رفت و در هر سی سال یازده بار در آخر
ماه ذی الحجه یک روز زیادت کنند تا سی روز
شود و آن روز را کبیسه خوانند و آن زیادت
خمس و سدس شبانروزی باشد چنانچه هر سال
یازده جزو از سی جزو افزون شود چنانچه در
این جدول واضح است

جدول معرفت ایام کبیسه															
سنین	ه	ب	[illegible]	ا	[illegible]	ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا
شهور	ه	[illegible]	[illegible]	ا	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا
سنین کبیسه	ه		ه			ه			ه		ه			ه	
روز فضل	ه		ر			ل			ب		ه			ه	

جدول معرفت کبیسه و فرس(؟)														
فرس		ا			ه		و		ط			ا		
سنین		ی		ی		ی			ی		ی			
سنین شمسی	ه	ا	مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	ه	ا	[illegible]	[illegible]	مه	مه
مجموع	ب	ا	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل چهارم در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان اینست

جدول معرفت ایام شهور رومیه							
شهور	ایام	شهور	ایام	شهور	ایام	شهور	ایام
تشرین الاول لا	لا	تشرین الآخر ل	سا	کانون الاول لا	صب	کانون الآخر لا	قکج
شباط کح بهم	قنا	آذار لا	قفب	نیسان ل	ریب	ایار لا	رمج
حزیران ل	رعج	تموز لا	شد	آب لا	شله	ایلول ل	سسه

ازین جمله چهار ماه سی روز باشد و آن
تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول است
و روزهای هفت ماه دیگر غیر شباط سی و
یک روز سی و یک روز و شباط در سه سال
پیاپی بیست و هشت روز بیست و هشت
روز باشد و در سال چهارم بیست و نه روز بود
و روز بیست و نهم کبیسه باشد و نشان
روزها رقمهای عدد آن روزها باشد
و مبدا این تاریخ از عهد اسکندر رومی
کبیر ندر و العیب . عنده آله

فصل پنجم

در تاریخ پارسی و نام ماههای ایشان و عدد ایام ایشان اینست

جدول ایام و شهور فرسیه							
شهور	عدد	شهور	عدد	شهور	عدد	شهور	عدد
فروردین ماه	ل	اردیبهشت	س	خرداد ماه	ص	تیر ماه	قك
مرداد ماه	قن	شهریور ماه	قف	مهر ماه	رى	آبان ماه	رم
آذر ماه	رع	دی ماه	ش	بهمن ماه	شل	اسفندارمذ ماه	شسه

ور روزهای هر ماهی سی روز باشد و پنج روز
در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندارمذ ماه
افزایند و آنرا خمسهٔ مسترقه خوانند یعنی پنجهٔ دزدیده
و این ماهها را ماههای قدیم خوانند و مبدا این
تاریخ از اول ملک یزدجرد بن شهریار که
آخر ملوک عجم بوده است و نشان روزها رقم
عدد هر روز باشد و گاه باشد که روزها بنام هر روزی

بنویسند و نام روزهای پنجه دزدیده
همچنین و نام ایام و خمسهٔ مسترقه
درین جدول معین شد

جدول اسامی ایام شهور و خمسه					
اورمزد	بهمن	اردیبهشت	شهریور	اسفندارمذ	خرداد
مرداد	دیبآذر	آذر	آبان	خور	ماه
تیر	گوش	دیبمهر	مهر	سروش	رش
فروردین	بهرام	رام	باد	دیبدین	دین
ارد	اشتاد	آسمان	رامیاد	مارسفند	انیران
اهنود	اشتود	اسفندمذ	وهشت	وهشتواش	والله اعلم

فصل ششم در تاریخ ملکی در عهد
سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخ

نهاده اند و نام ماههای این تاریخ هم
نام ماههای پارسیان است و عدد
روزهای هر ماهی سی روز باشد و پنجه
دزدیده در آخر اسفندارمذ گیرند
و بهر چهار سال یا پنج سال یکبار یک
روز دیگر بجهت کبیسه در آخر پنجه افزایند
تا شش روز شود و اول روز فروردین
ماه اول روزی بود که در نیم روز آن روز
آفتاب بحمل باشد و از حوت انتقال
کرده و بعضی اول فروردین ماه و اول
دیگر ماهها آن روز گیرند که در آن روز

یا در شبی که پیش از آن روز باشد آفتاب
انتقال کرده بود از برجی ببرجی و آن ماههارا
جلالی یا ملکی خوانند و ابتداء این تاریخ از کبیسه
ملکشاهی گیرند و در تقویم پنج جدول باریک
بر صفحهٔ دست راست پیش از تقویم کواکب کشیده
باشد در یکی روزهای متفقه برقم نبشته بود و در
چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روزی
برابر آن روز که افتد از روزهای متفقه و نام
سر ماهها بر جانب دست راست آنجا که سر ماه
باشد بنویسند والله اعلم **فصل هشتم** در شناختن
منطقة السیاره و افلاک ایشان بدین گونه و بدین ترتیب

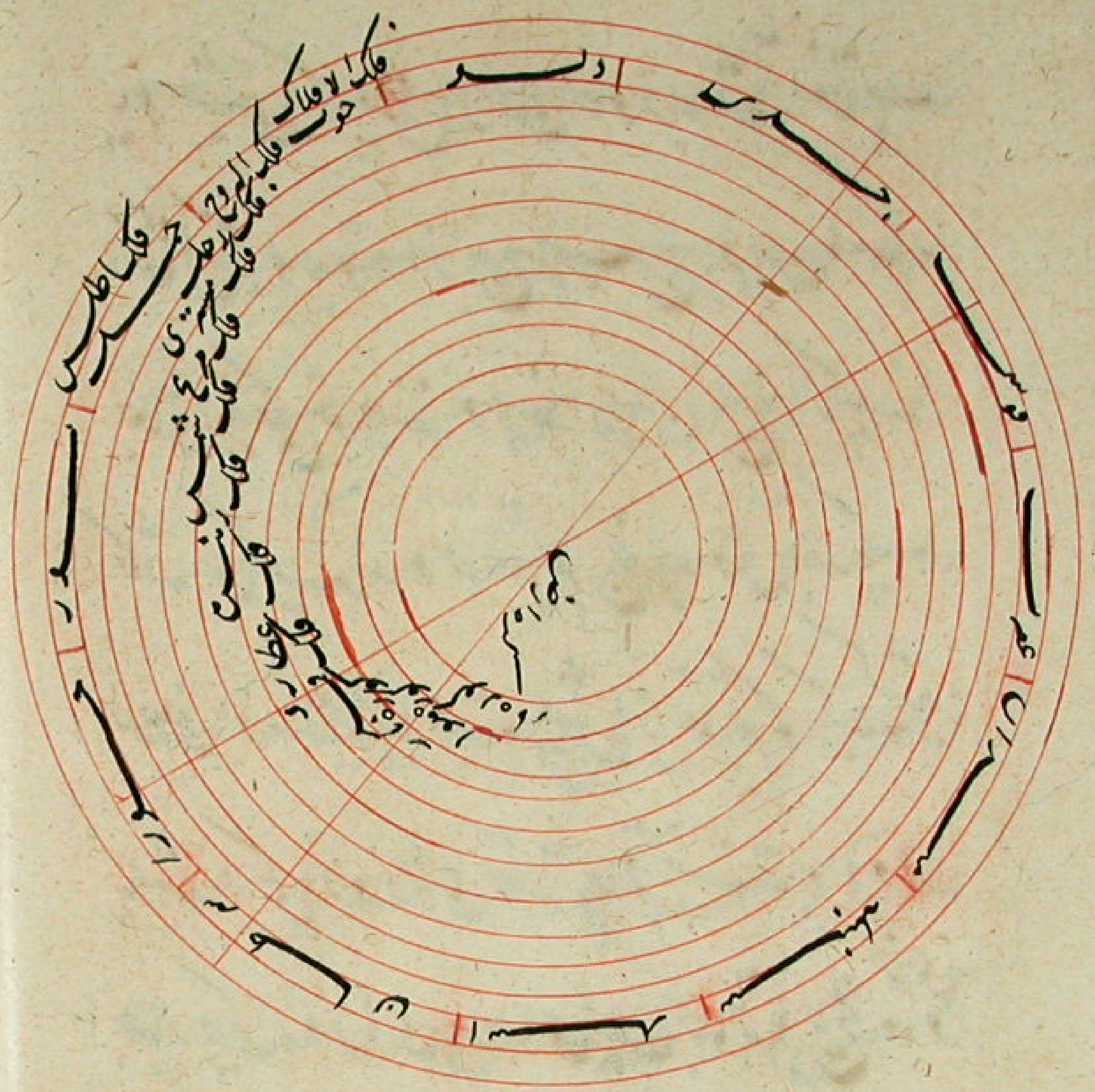

ودورترین افلاک از زمین فلک زحل باشد ونز
دیکترین فلک قمر ونشانهای این کواکب
در تقویم حرف آخر باشد از نامهای ایشان وازین
جهت سنگانه شمس وقمر را نیرین خوانند شمس نیر اعظم

وقمر نیر اصغر وپنج باقی را خمسهٔ متحیره خوانند از
جهت انک هر یکی را از ایشان استقامتی
باشد پس وقوفی پس رجوعی پس وقوفی دیکر
پس باز باستقامت شوند وشمس وقمر را
جز استقامت نبود وزحل ومشتری ومریخ را
علوی خوانند وزهره وعطارد وقمر را سفلی
خوانند وروش این ستارکان مختلف بود
وباقی ستارکان که در فلک هشتم باشند ثابته
خوانند وجمله بر فلک هشتم بوند وبالای او فلک
نهم بود که انرا فلک الافلاک وفلک اطلس خوانند
واو همه افلاک را از مشرق بجانب مغرب

حرکت می دهد حرکت شبانروزی و دیگر افلاک
از مغرب بمشرق حرکت کنند هر یکی بحرکت
خاص والله اعلم **فصل ششم** در بروج و اجزای
آن و سیر کواکب اران دور فلک را که همه کواکب
بران حرکت می کنند بدوازده بخش راست
کرده اند و هر یکی را برجی خوانند و هر برجی بسی
بخش کرده اند هر یکی را درجه خوانند

و هر درجه را بشصت بخش کرده اند هر یکی را
دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه را بشصت ثانیه
و ثانیه بشصت ثالثه تا بعاشره و نشانهای درج
و دقایق نشانهاء عددها هر یکی باشد و عدد
درجات از بیست و نه نگذرد و ازان جهت که
چون سی شود برجی شود و عدد دقایق آن
از پنجاه و نه نگذرد که چون بشصت رسد درجه
شود و در تقویم بعد از جدولهای تواریخ هفت
جدول متساوی جهت مواضع کواکب هفتگانه
در هر روز هر روزی بر کشند و در هر جدولی از ای
هر روزی سه رقم بنویسند یکی برج بود و یکی

رقم درج و یکی رقم دقیقه و آن موضع کوکب
باشد و آن قدر درجات و دقایق که آن نیم
روز رفته باشد از آن برج وابتداء کوکب
با آفتاب کند پس همه پس کواکب سبعگانه بر
ترتیب افلاک بنهند و چون درجه و دقیقه کوکب
روز بروز زیادت باشد کوکب مستقیم بود
و چون در نقصان باشد راجع بود و اگر زیادت
و نقصان نبود مقیم بود **فصل نهم** در مقدار روش
ستارگان بدانک **آفتاب** دوری دوازده
برج در سالی تمام کند و برجی بماهی قطع کند
ماه دوری در بیست و هفت شبانروز و ثلثی

تمام کند و برجی بزیادت از دو روز و کمتر از سه
روز قطع کند **زحل** دوری در سی سال تمام کند
و برجی در دو سال و نیم و در هر دوازده ماه و نیم چهار ماه
و نیم راجع باشد **مشتری** دوری در دوازده سال و برجی
در یکسال تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد
مریخ دوری در دو سال الا یکماه و نیم تمام کند و برجی
چون مستقیم و سبک رو باشد در یکماه و نیم تمام کند و در
هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع باشد **زهره**
دوری در حدود سالی تمام کند و برجی چون مستقیم و
سبک رو باشد به بیست و هفت روز تمام کند و در هر یکسال
و هفت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد **عطارد** دوری در

حد و دیکسال تمام کند و برجی چون مشتری و سبک رو باشد
در شانزده روز تمام کند و در هر صد و شانزده روز
بیست و دو روز راجع باشد و اما کواکب ثابته دوری
در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی
در دو هزار سال والله اعلم بالحق والیقین

جدول معرفت سیر کواکب

سیر کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
دوری تمام	بیک سال	در بیست و هفت روز و ثلثی	در سی سال	در دوازده سال	در دو سال و نیم	در یک سال	در یک سال
در یک برج	بیک ماه	دو روز و نیم	دو سال و نیم	یک سال	چهل و پنج روز	بیست و پنج روز	شانزده روز
رجعت دوری	ندارد	ندارد	چهار ماه و نیم	چهار ماه	هشتاد روز	چهل و دو روز	بیست و دو روز

فصل دهم در جوزهر و عرض ماه آفتاب را مداری
باشد که بمیان بروجها بگذرد و آنرا منطقة البروج

خوانند

خوانند و ماه را مداری دیگر باشد که با مدار آفتاب در
دو موضع در مقابل یکدیگر تقاطع کنند و این دو تقاطع را
جوزهرین و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه
در جانب شمال بود از مدار آفتاب و یک نیمه
در جانب جنوب و آن عقده را که چون ماه از آن
بگذرد شمالی شود راس خوانند و آن عقده را
که چون ماه از آن بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند
و مقدار دوری ماه از مدار آفتاب عرض ماه خوانند
و غایتش تا پنج درجه است و تقویم ماه را طول ماه خوانند
و راس و ذنب را سیر معکوس باشد مانند کواکب
راجع و دوری در نوزده سال تمام کند و برجی

در نوزده ماه و در تقویم موضع راس بعد از تقویم
عطارد بیارند برج و درج و دقیقه و موضع ذنب در
برج هفتم باشد از ان برج بهمان درج و دقیقه
و بدین سبب موضع ذنب نیارند و باشد که عرض ماه
در جدولی جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیارند در دو
سطر یکی درجه و یکی دقیقه و عرض در ربعی از دور که قمر
بعد از راس بود شمالی صاعد زاید باشد و در
ربعی که بعد از ان بود و قمر روی بذنب دارد
تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع سوم
که ذنب بگذشته اند باشد جنوبی هابط زاید بود و در ربع چهارم
که بعد از ان بود و قمر روی براس دارد تا رسیدن براس

جنوبی

جنوبی صاعد ناقص بود چنانچه در این دایره
نموده شد

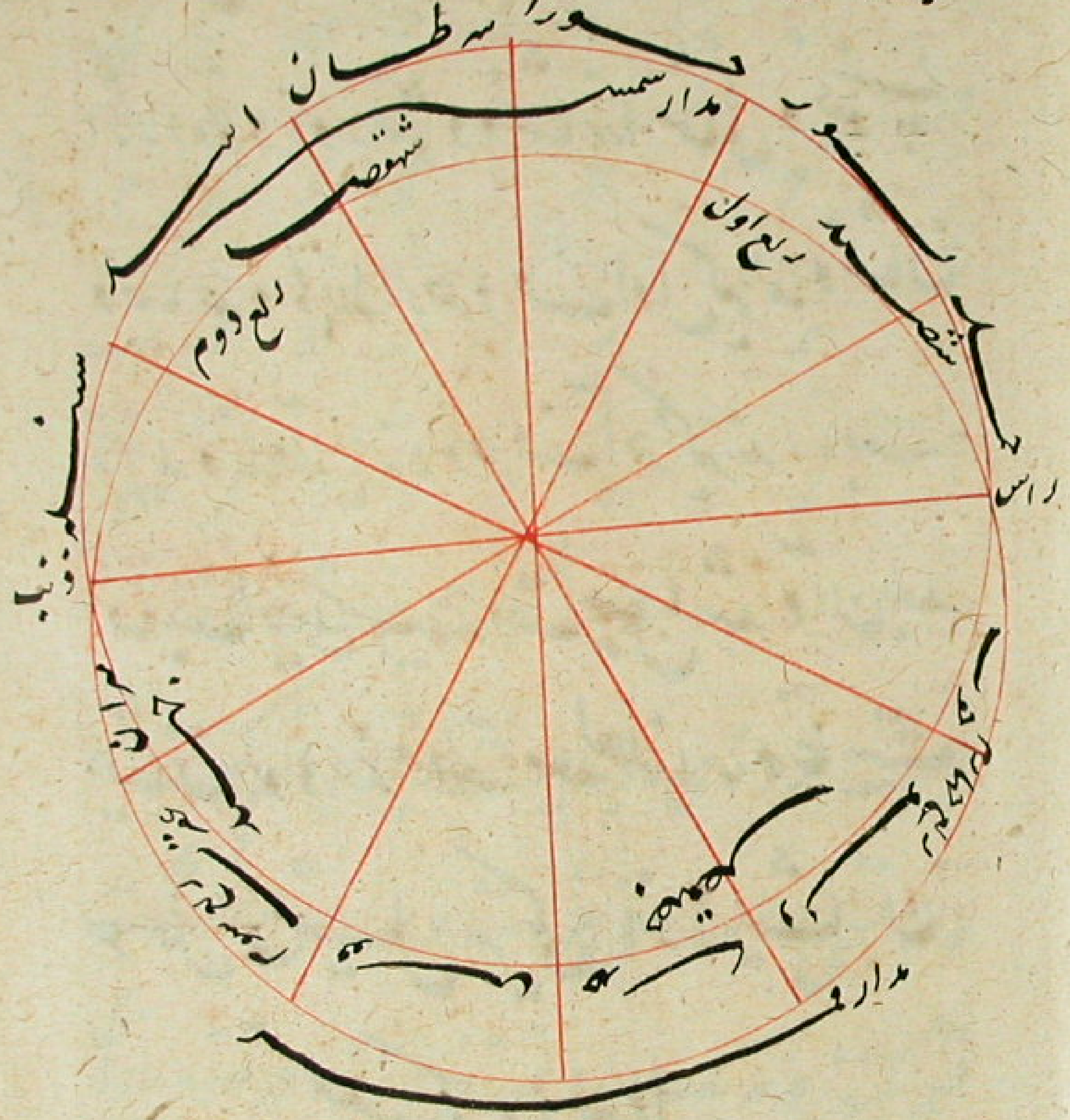

و خمسه متحیره را نیز هم عرض باشد و باشد که در بعضی
تقویمها عرض هر کوکبی در پهلوی تقویم او بیارند

و آفتاب را عرض نبود از جهت آنکه عرض
دوری ستارگان بود از راه آفتاب و آفتاب
از راه خود دور نشود و نشانهای شمالی و جنوبی
و صاعد و هابط از حروف اول گیرند و نشان
زاید و ناقص از دو حرف آخر گیرند اما بعد
آفتاب ازین سیارات را میل باشد و آن بعد و هر یک
ایشان بود از منطقة معدل النهار و غایت
عرض و میل هر یکی از ایشان
معین کرده در جدول
نهاده آمد برین
گونه

ارس

جدول معرفت عرض و میل کواکب								
سبعه	غایت عرض شمالی		غایت عرض جنوبی		غایت میل شمالی		غایت میل جنوبی	
	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
شمس	ـه	ـه	ـه	ـه	کج	له	کج	له
قمر	ه	ـه	ه	ـه	کح	له	کح	له
زحل	ج	ب	ج	ه	کو	لو	کو	م
مشتری	ب	ه	ب	ی	له	م	که	مه
مریخ	د	یا	ر	ر	کد	مو	ل	مه
زهره	و	لط	و	لط	لط	ند	لط	ند
عطارد	د	ط	د	لط	کد	م	کد	م

فصل یازدهم در ساعات و ارتفاعات

شبانروزی را به بیست و چهار قسم کنند
و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعتی را بشصت
قسم کنند و هر یک را دقیقه خوانند و در تقویم بارای
هر روزی ساعات و دقایق آن روز بنهند
و چون آنرا از بیست و چهار ساعت نقصان کنند

ساعات و دقایق شب باشد و روز از
وقت تحویل آفتاب بجدی تا بوقت
تحویل آفتاب بسرطان افزاید و در نیمهٔ دیگر
کاهد و شب برعکس باشد پس درازترین
روزهای سال و کوتاهترین شبها وقت تحویل
آفتاب بسرطان باشد و کوتاهترین روزها
و درازترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی
باشد و بوقت تحویل آفتاب بحمل و میزان
شب و روز متساوی باشد و این ساعات را
ساعات مستوی خوانند و چون هر روزی را
و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم متساوی

کنند

کنند آن ساعات را زمانی و معوج خوانند
و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی
روز و شب می‌افزایند و می‌کاهند

ارتفاع آفتاب مقدار بعد او بود از سطح
افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده
از آسمان جدا کند و آن مقدار درجات
و دقایق بود و غایتش بوقت نصف
النهار بود و غایت ارتفاع هر روزی در تقویم
بعد از ساعات در جدول جداگانه نهند
و هیچ ارتفاع از نود زیاده نشود زیرا که
دور فلک سیصد و شصت درجه است

فصل دوازدهم در نظر و تناظر بعضی کواکب
ببعضی امّا نظر انست که چون دو کوکب در یک
برج و در یک دقیقه جمع آیند انرا اقران و مقارنه خوانند درجه و
خوانند پس اکر این حال میان آفتاب و ماه
باشد انرا اجتماع خوانند و اکر میان آفتاب
ویکی از کواکب متحیره باشد آنرا احتراق

آن کوکب خوانند و چون درجه و دقیقهٔ دو کوکب
در دو برج که یکی از ان دو برج سوم دیکر برج
باشد متساوی شود انرا التسدیس خوانند
از بهر انک میان آن دو کوکب سدس
فلک باشد پس اکر یکی از ان دو برج چهارم
دیکر برج باشد انرا تربیع خوانند و اکر یکی
پنجم دیکر برج باشد انرا تثلیث خوانند و اکر
یکی هفتم دیکر برج باشد آنرا مقابله خوانند
و مقابله نیرین را استقبال خوانند و اکر یکی
از ان دو برج دوم دیکر برج باشد یا ششم
یا دوازدهم یا هشتم میان آن دو کوکب نظر نباشد

وازینجا روشن شود که هر کوکبی را دو تسدیس
بود در سیم و یازدهم و دو تربیع در چهارم و دهم
و دو تثلیث در پنجم و نهم از هر دو جانب و یک
مقابله و یک مقارنه پیش نبود و جمله هشت
نظر بود به این بهایت

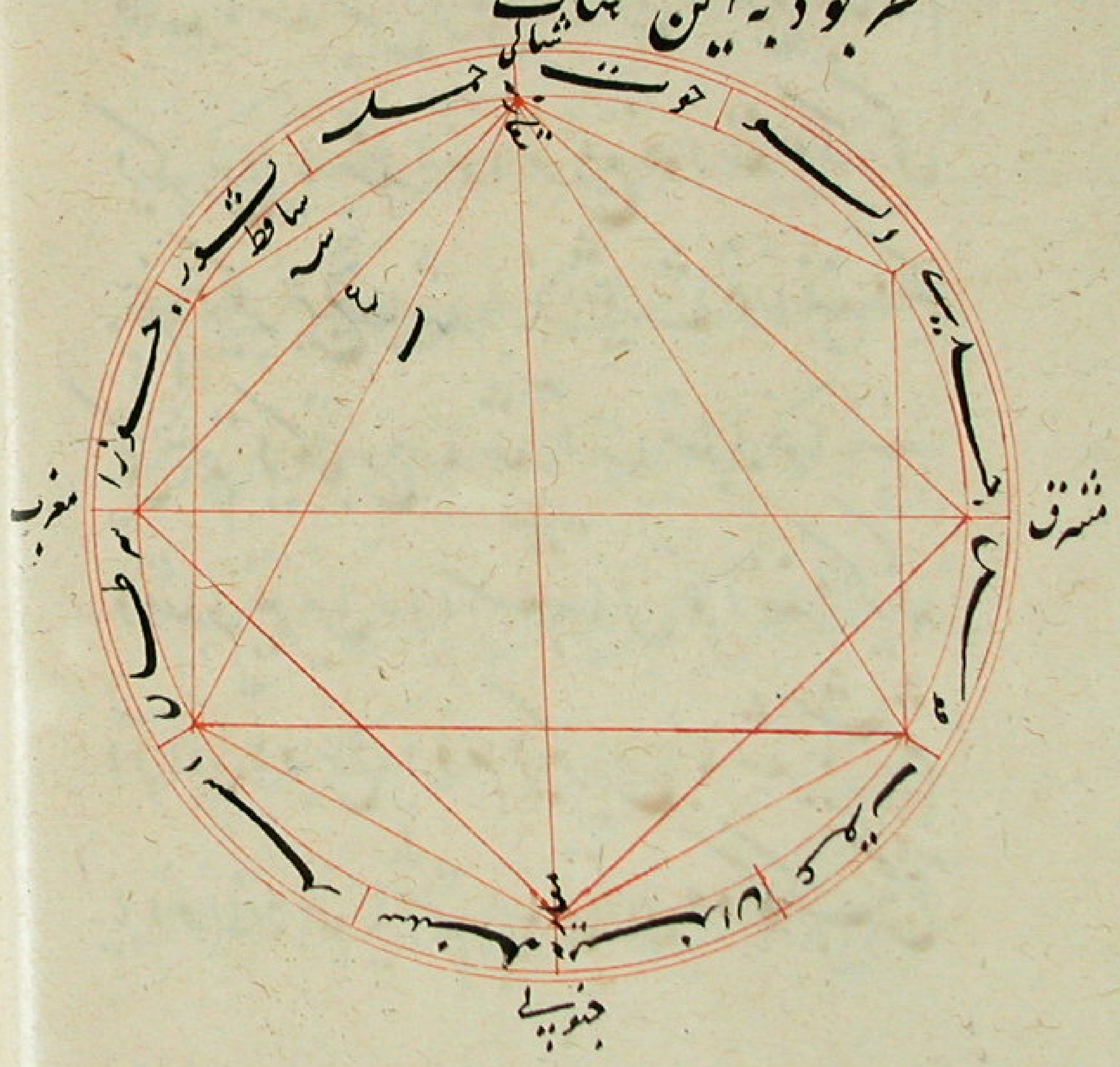

وراس

وراس و ذنب را با کواکب الا مقارنه نباشد
وانرا اجساد خوانند و زهره و عطارد را با آفتاب
الا احتراق نبود و ایشانرا با یکدیگر الا قران
و تسدیس نبود از جهت انک این دو کوکب
از آفتاب دور نشوند مانند دیگر کواکب چه
زهره پیش از چهل و پنج درجه و عطارد پیش از بیست
و هفت درجه از آفتاب دور نشود در هر دو
جانب و چون کوکب متوجه باشد یکی ازین
نظرها گویند متصل است و چون اتصال تمام
شود و بگذرد گویند منصرف است و این نظرها
کواکب شش گانه را جز با بر حاشیه تقویم

نویسند از جانب راست برابر هر روزی
یا هر شبی که ان نظر در وی افتد و انرا اتصالات
کلی خوانند و نام ماههای هر چهار تاریخ و روزها
که دران تاریخ مشهور بود و تحویل ستارکان
از برجی ببرجی هم انجا نویسند اما تناظر از دو کونه
بود یکی انک میان دو کوکب باشد که هر دو
در دو موضع باشند که در ساعات روز متساوی
باشند مثلا یکی در بیست درجهٔ ثور و دیکری در ده درجهٔ
اسد باشد چه بعد هر یکی از سر سرطان یک
برج و ده درجه بود و از سر جدی چهار برج و بیست
درجه بود و دوم انک میان دو کوکب باشد

که هر دو در دو موضع باشند که در طالع متساوی
باشند و آن دو موضع بود از دو جانب
سر حمل و میزان که بعد هر دو از نقطهای سر
حمل و سر میزان متساوی بود مثلا
یکی در بیست درجهٔ حمل بود و یکی در ده درجهٔ
حوت چه بعد ایشان از نقطه سر حمل بیست
بیست درجه باشد و از نقطهٔ سر میزان
پنج برج و ده درجه چنانچه در این دو دایره
مشاهده و مرئی می گردد بتوفیق
الملک العلام

و علامتها تناظرها و آنچه بدان تعلق دارد

بدین گونه باشد

انظار	علامات	انظار	علامات
جدول علامات انظار کواکب			
انظار	علامات	انظار	علامات
تسدیس	سه	مقارنه و قران	ه
تثلیث	ب	تربیع	ع
احتراق	قه	مقابله و استقبال	ل
کوسد	لد	مجاسده	مجا
لیل	ل	نهار	ر
تناظر			ظر

فصل سیزدهم در ممازجات قمر و دیگر احوال

بر صفحهٔ دست چپ تقویم در سر ماهی اول ایام

اسابیع و دوم ایام ماه عربی در دو جدول

باز آرند یا بنام یا برقم اعداد و محل ماه

یعنی برجی که قمر بوقت نصف النهار در آن

برج بود در جدول دیگر بنهند و در پهلوی ان
در جدول چهارم ساعات انتقال ماه از برجی
ببرجی ونشان روز اگر انتقال بروز بود
یا نشان شب اگر انتقال دران شب بود که
بعد ازان روز بنهند پس شش جدول متساوی
بنهند جهت نظر قمر بکواکب ششگانه باقی
اول آفتاب وبعد ازان کواکب پنجگانه بترتیب
افلاک وبازای هر روزی که دروی یا در شبی
که بعد ازوی بود اگر قمر را بکوکبی ازین کواکب
نظری بود در جدول آن کوکب رقم ان نظر
ورقم ساعتی که نظر دران ساعت بود بنهند

واگر هیچ نظر نیفتد خالی باشند واین اتصالات را
ممازجات قمر خوانند واجتماع واستقبال
که در هر ماه افتد بر صفحهٔ دست راست بالاء اتصالات
کلی در جدول باریک بنهند وروز یا شب تعیین
کنند وساعات که ازان روز بود یا ازان شب
گذشته باشد وبرج طالع وبرج عاشر ودرجات
ودقایق هر یک هم بنویسند وطالع آن بود
که دران وقت از مشرق طلوع کند وعاشر آن بود
که دران وقت میان مشرق ومغرب بر میان
آسمان بود وجزء اجتماع بنویسند وآن موضعی بود
از فلک که آفتاب وماه دروی مقارن شده باشند

دیگر استقبال هم بنویسند و آن بروز موضع
آفتاب بود در وقت آنک با ماه مقابله کند
و بشب موضع ماه و حالات قمر بنویسند و بعضی
در جدول جداگانه بنویسند و بعضی در خانهای
خالی از جداول مزاجات نویسند بلو بینی
دیگر و حالات مجاسدهٔ ماه با راس و با ذنب
که در کدام روز یا شب افتد و بچه ساعت و رسیدن ماه
بدرجه شرف و درجه هبوط کواکب بیان کنیم
و حال طریقه محترقه بگوییم و بعضی رسیدن ماه
بتحت الشعاع هم بیارند و آن وقتی بود
که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع با دوازده

قمر ص

درجه آید و مجاسده ماه با کید بیارند و کید
چنین گویند که کوکب نحس است که سیر او
معکوس است دوری بصد و چهل و چهار سال
تمام کند و برجی بده و از ده سال و چنین
کوکب بر فلک بدیدار نیست و جدول
حالات قمر و علامات چنین است

جدول معرفت احکام مزاجات قمر

علامات	مزاجات قمر	اختیارات
سه	قمر با راس	دیدار بزرگان و دوختن و غزا و خیرات و صدقات و بنای مساجد
نب	قمر با ذنب	هیچ کار نشاید الا ساختن مسموات و مکر و اهلاک دشمن
ف	قمر بشرف	بنای مساجد و غیره و تزویج و بیع عقار و زراعت و زفاف
ط	قمر بهبوط	عطله و کرب بناها و خوردن دارو و اهلاک و ... چیدن
قه	طریقه محترقه	عطله و فصد و رشتن و خانه وسع و بعد عداوت
تحت	تحت الشعاع	عطله و عذر و کمین و اخفاء اشیا
کد	قمر با کید	قتل و سیاست و اظهار عداوت
	خالی السیر	خلوت و زینت و حمام و عمارت

فصل چهاردهم در منازل ماه و آن بیست و
هشت است و هر منزلی بنام صوری
که در وی تخیل کرده اند نامی نهاده اند بدین
طریق

جدول اسامی منازل قمر و صور ایشان							
منازل	صور	منازل	صور	منازل	صور	منازل	صور
شرطین		بطین		ثریا		دبران	
هقعه		هنعه		ذراع		نثره	
طرفه		جبهه		زبره		صرفه	
عوا		سماک		غفر		زبانی	
اکلیل		قلب		شوله		نعایم	
بلده		ذابح		بلع		سعود	
اخبیه		مقدم		مؤخر		رشا	

قمر هر روز در منزلی بود تا گاه باشد که زیادت از یک روز
در یک منزل بماند و گاه باشد که یک روز
زیادت تر از یک منزل برود
و موضع ماه در هر منزل که باشد بوقت
نیم روز نام آن منزل در جدول جداگانه
بنهند بازای آن روز و بعضی وقت انتقال
ماه از منزلی بمنزلی در جدول دیگر بنهند و چون
فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت
حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و شمس
هر منزلی را که باز پس کند و از آنجا دور شود
آن منزل پیش از طلوع آفتاب بر آید و چون

ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات
کلی بنویسند بازای آن روز و بوقت طلوع
هر منزلی سقوط رقیب آن منزل باشد و آن
منزل پانزدهم بود از آن منزل والغیب عند الله

فصل پانزدهم در ظهور و اختفا و دیگر احوال کواکب

ستارگان علوی پیش از احتراق بچند روز
در مغرب مختفی شوند بعد از غروب آفتاب
و بعد از احتراق بچند روز در مشرق ظاهر شوند
پیش از طلوع آفتاب و احتراق ایشان
در میانه ایام استقامت ایشان باشد و مقابله آفتاب — ایشان باهم
در میانه رجوع و رجوع ایشان در میانه

دو تثلیث آفتاب باشد و زهره و عطارد را
هم در میانه استقامت و هم در میانه رجوع احتراق
بود و پیش از احتراق رجعت در اوایل در مغرب — رجوع صح
مختفی شوند و در اواخر در مشرق ظاهر شوند
و پیش از احتراق و اوقات ظهور و اختفای هر کوکب — استقامت در مشرق مختفی شود و بعد از و در مغرب ظاهر شود صح
در تقویم در میان اتصالات کلی بنویسند
واما دیدن ماه نو و آنک از موضع غروب
آفتاب در شمال یا در جنوب بینند در صفحه جدا — باریک یا روشن صح
گانه جهت هر ماه نوشته باشد و باشد که احوال
سیر کواکب در جدولهای متفکانه تقویمهای ایشان
در آن دوازده ورق که گفتیم هم برقم بیان کنند

مثلا چون سریع السیر بود یعنی سیر او بر وسطش
زیادت بود این رقم بنویسند ید و چون بطی
السیر بود که سیرش از سیر وسط کمتر بود این
رقم بنویسند قص و چون سیرش بقدر سیر وسطش
بود این رقم بنویسند سط و مقیم را مقیم
و مستقیم را مستقیم و راجع را راجع و هر کوکب را
چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق
بود در فلک تدویر و باشد که این هم بنویسند
و نشانهای نطاق اول اوجی را چنین بود قاح
دوم را قبح و سوم را قجح و چهارم را قدح
و نطاق اول تدویری را قار و دوم را قبر

وسوم را قجر و چهارم را قدر و آفتاب را نطاقهای
تدویر نبود

فصل شانزدهم در باقی آنچه در تقویم آرند در اوراق
دوازده گانه برابر هر روزی بنویسند از باب
اختیارات که آن روز چه کار را شاید و از چه کار

اخترازباید کرد و ما اندر اجمال بعد ازان بیان
کنیم وپیش از اوراق ماهها طالع سال وصورت
آن بیارند و درصورت طالع درجات خانهای
دوازده گانه از بروج و مواضع کواکب و راس
وذنب در وقت تحویل آفتاب ثبت کنند
و مواضع سهام هم بنویسند و سهام دلایل
چیزهای مخصوص بود که از مواضع کواکب
وخانها گیرند و از همه قوی تر سهم السعاده
وسهم الغیب بود وپیش از صورت طالع
وقت تحویل و موامره و استخراج آن از زیج
بیارند و باشد که طالعهای فصلهای دیگر و طالعهای

اجتماعات

اجتماعات و استقبالات را همین صورتها
بنهند وصورت طالع را زایچه خوانند و آن
برین نوع است وبعد از ورقها و ماهها

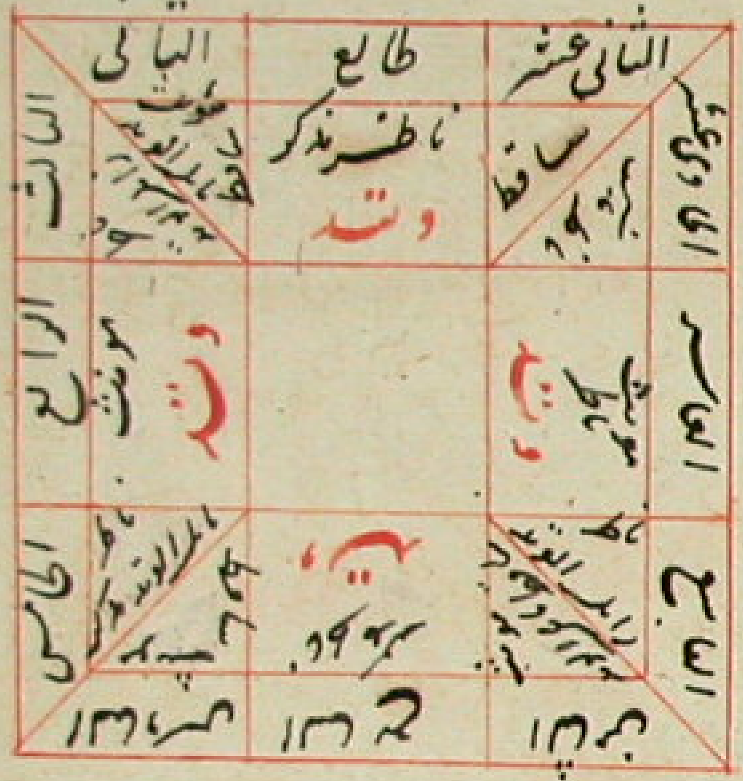

خسوف وکسوف را که دران سال افتاده
باشد بیارند وتعیین اوقات واحوال
آن بکنند وطالعهای هریک ثبت کنند اما
دیگر جدولها که پیش از اوراق ماهها وضع کنند
جهت احکام فصول وقرانات واحتراقات
واجتماعات وجهت تواریخ وزواید دیگر
برحسب عادت هرقومی از شرح مستغنی باشد
اینست معرفت تقویم وبعد ازین بعضی ازان که

برسبیل اختصار بیارند

بآن محتاج باشند در معرفت تقویم بدانک آفتاب
و ماهتاب دو پادشاه دایره فلک اند و دیگر
کواکب خدام و عمله ایشانند و هریکی دو خانه
دارند و ملکان یک خانه پس چون مناصفه کنند
نصفی آفتاب را باشد و نصفی ماهتاب را چنانچه
در این دایره منسوبات کواکب و صور افلاک موزع
گشت و منقسم شد

تقویم برسبیل اختصار بیارند الخ والله اعلم

فصل هفدهم در خانه و وبال ستارکان جدی و دلو
خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای
مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و ثور
و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای
عطارد و سرطان خانه ماه و اسد خانه
آفتاب و مقابل خانه هرکوکبی وبال او بود
پس خانهای نیرین وبال زحل بود و خانهای
او وبال ایشان و خانهای مشتری وبال عطارد
و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای
مریخ وبال زهره و خانهای زهره وبال مریخ

و راس و ذنب را نه خانه بود و نه وبال والغیب
عند الله و مبیات خانهای کواکب سبعه سیاره
بدین نوع بود که درین دو دایره حمل گشت

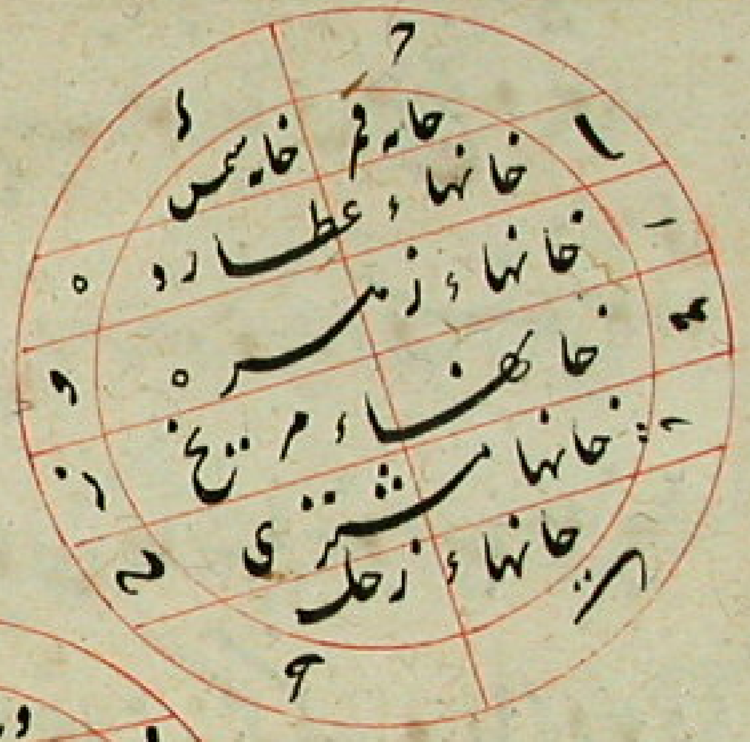

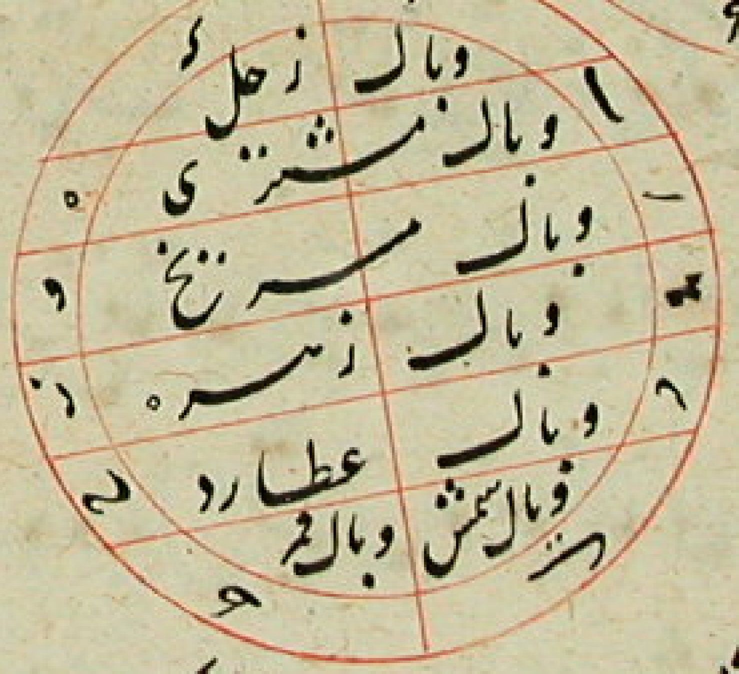

فصل هجدهم در شرف و هبوط ستارکان
شرف آفتاب بنوزده درجه از برج حمل و شرف

ماه سوم درجه از برج ثور و شرف زحل بیست و
یکم درجه از برج میزان و شرف مشتری پانزدهم
درجه از برج سرطان و شرف مریخ بیست و
هشتم درجه جدی و شرف زهره بیست هفتم
درجه حوت و شرف عطارد پانزدهم درجه سنبله
و شرف راس سوم درجه جوزا و شرف
ذنب سوم درجه قوس و برج شرف همه
شرف باشد الا آنک دران درجه قوی تر
باشد و تا کوکب روی بشرف دارد روی
در تزاید دارد و چون از ان درجه بگذرد روی
در نقصان نهد و هبوط هر کوکب مقابل شرف

او بود هم بآن درجه و حالش همچون حال شرف
وگفته اند که طریقه محترقه میان هبوط آفتاب
وهبوط ماه باشد یعنی از اول درجه نوزدهم
میزان تا اول درجه چهارم از عقرب و جدول
اشراف وهبوطات سبعه کواکب وعقدتین برین نوع باشد

هبوطات کواکب		
درجه	بروج	کواکب
یط	میزان	شمس
ج	عقرب	قمر
کا	حمل	زحل
یه	جدی	مشتری
کح	سرطان	مریخ
کز	سنبله	زهره
یه	حوت	عطارد
ج	قوس	رأس
ج	جوزا	ذنب

اشراف کواکب		
درجه	بروج	کواکب
یط	حمل	شمس
ج	ثور	قمر
کا	میزان	زحل
یه	سرطان	مشتری
کح	جدی	مریخ
کز	حوت	زهره
یه	سنبله	عطارد
ج	جوزا	رأس
ج	قوس	ذنب

فصل نوزدهم در مثلثات وارباب آن

حمل واسد وقوس مثلثه آتشی اند وارباب آن
مثلثه بروز آفتاب ومشتری وزحل وبشب
مشتری وآفتاب وزحل . ثور وسنبله وجدی
مثلثه خاکی اند وارباب این مثلثه بروز
زهره وقمر ومریخ وبشب قمر را بر زهره مقدم
دارند . جوزا ومیزان ودلو مثلثه بادی اند
وارباب این مثلثه بروز زحل وعطارد
ومشتری وبشب عطارد را بر زحل مقدم
دارند . سرطان وعقرب وحوت مثلثه
آبی اند وارباب این مثلثه بروز زهره ومریخ

وقمر و بشب مریخ و زهره و قمر و جدول ارباب
مثلثات برین گونه بود

جدول ارباب مثلثات بروز				جدول ارباب مثلثات بشب			
آتشی	شمس	مشتری	زحل	آتشی	مشتری	شمس	زحل
خاکی	زهره	قمر	مریخ	خاکی	قمر	زهره	مریخ
هوائی	زحل	عطارد	مشتری	هوائی	عطارد	زحل	مشتری
آبی	زهره	مریخ	قمر	آبی	مریخ	زهره	قمر

فصل سیم در حدود کواکب به یک از کواکب متحیره
دربرجی حدی بود و آن چند درجه معین باشد
ازان برج و در حدود خلاف کرده اند
اما مشهورتر حدود مصریانست و آن این

تفصیل است که در جدول نهاده اند

جدول حدود کواکب متحیره بمذهب مصریان					
حمل	مشتری و و	زهره و یب	عطارد ح ک	مریخ ه که	زحل ه ل
ثور	زهره ح ح	عطارد و ید	مشتری ح کب	زحل ه کز	مریخ ج ل
جوزا	عطارد و و	مشتری و یب	زهره ه یز	مریخ ز کد	زحل و ل
سرطان	مریخ ز ز	زهره و یج	عطارد و یط	مشتری ز کو	زحل د ل
اسد	مشتری و و	زهره ه یا	زحل ز یح	عطارد و کد	مریخ و ل
سنبله	عطارد ز ز	زهره ی یز	مشتری د کا	مریخ ز کح	زحل ب ل
میزان	زحل و و	عطارد ح ید	مشتری ز کا	زهره ز کح	مریخ ب ل
عقرب	مریخ ز ز	زهره د یا	عطارد ح یط	مشتری ه کد	زحل و ل
قوس	مشتری یب یب	زهره ه یز	عطارد د کا	زحل ه کو	مریخ د ل
جدی	عطارد ز ز	مشتری ز ید	زهره ح کب	زحل د کو	مریخ د ل
دلو	عطارد ز ز	زهره و یج	مشتری ز ک	مریخ ه که	زحل ه ل
حوت	زهره یب یب	مشتری د یو	عطارد ج یط	مریخ ط کح	زحل ب ل

فصل بیست و یکم در وجوه و دیگر حظهای کواکب

اما وجوه آنست که هر برجی را بسه ثلث کرده اند
و از حمل ابتدا کرده و ثلث اول بمریخ که صاحب
حمل است داده و ثلث دوم بکوکبی که فلک او
شیب فلک مریخ است یعنی آفتاب و ثلث
سوم را بکوکبی که فلکش شیب فلک آفتاب بود
یعنی زهره و ثلث اول از ثور بکوکبی که فلکش
زیر فلک زهره است یعنی عطارد و ثلث
دوم بقمر که زیر فلک عطارد است و ثلث
سوم را چون فلکی دیگر زیر او نبود دور
از سر گرفتند و بزحل دادند که فلکش بالای

همه بود و بعد ازان مشتری و مریخ و هم برین
قیاس تا باخر حوت که نوبت هم با مریخ رسد
و او را دو وجه در پهلوی هم افتد و آن ثلث
آخر حوت و ثلث اول حمل باشد و وجه را صورت
نیز گویند و باشد که بروج را هم با مثلثها قسمت کنند
و ثلث اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند
و ثلث دوم بصاحب آن برج که از همان
مثلثه بعد ازان بود و ثلث آخر بصاحب آن برج
که باقی بود از مثلثه، **مثلا** ثلث اول از حمل مریخ را
که صاحب برج است و ثلث دوم شمس را که صاحب
اسد است و ثلث سوم مشتری را که صاحب

قوس است و همچنین در دیگر برجها و این قسمت را
دریجان خوانند

جدول وجوه و دریجان و ارباب ایشان						
بروج	ارباب وجوه			ارباب دریجان		
	وجه اول	وجه ثانی	وجه ثالث			
حمل	مریخ	شمس	زهره	مریخ	شمس	مشتری
ثور	عطارد	قمر	زحل	زهره	عطارد	زحل
جوزا	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	زهره	زحل
سرطان	زهره	عطارد	قمر	قمر	مریخ	مشتری
اسد	زحل	مشتری	مریخ	شمس	مشتری	مریخ
سنبله	شمس	زهره	عطارد	عطارد	زحل	زهره
میزان	قمر	زحل	مشتری	زهره	زحل	عطارد
عقرب	مریخ	شمس	زهره	مریخ	مشتری	قمر
قوس	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
جدی	مشتری	مریخ	شمس	زحل	زهره	عطارد
دلو	زهره	عطارد	قمر	زحل	عطارد	زهره
حوت	زحل	مشتری	مریخ	مشتری	قمر	مریخ

همچنین

و همچنین هر برجی را بنه قسمت کنند متساوی کنند
و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است
و قسم دوم بصاحب ثور یعنی زهره و سوم بصاحب
جوزا یعنی عطارد و همچنین تا قسمهای حمل تمام شود
پس اول ثور صاحب جدی را بود یعنی زحل
و قسم دوم هم زحل را بود صاحب دلو و سوم مشتری را بود
صاحب حوت چهارم مریخ را بود صاحب حمل و همچنین
تا آخر بروج و ازین ترتیب لازم آید که قسمی از سه
برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود مثلا
قسم اول و دوم از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور و هم
از سنبله و هم از جدی زحل را بود و قسم سوم مشتری را

صاحب حوت واین قسم را نهبهر خوانند چنانچه
در این جدول نموده شد

جدول معرفت نهبهر وارباب ان					
نهبهر درجات	دقایق	مثلث آتشی: حمل اسد قوس	مثلث خاکی: ثور سنبله جدی	مثلث بادی: جوزا میزان دلو	مثلث آبی: سرطان عقرب حوت
ج	ک	حمل مریخ	جدی زحل	میزان زهره	سرطان قمر
و	م	ثور زهره	دلو زحل	عقرب مریخ	اسد شمس
ی	٠	جوزا عطارد	حوت مشتری	قوس مشتری	سنبله عطارد
یج	ک	سرطان قمر	حمل مریخ	جدی زحل	میزان زهره
یو	م	اسد شمس	ثور زهره	دلو زحل	عقرب مریخ
ک	٠	سنبله عطارد	جوزا عطارد	حوت مشتری	قوس مشتری
کج	ک	میزان زهره	سرطان قمر	حمل مریخ	جدی زحل
کو	م	عقرب مریخ	اسد شمس	ثور زهره	دلو زحل
ل	٠	قوس مشتری	سنبله عطارد	جوزا عطارد	حوت مشتری

وهمچنین هر برجی را بدوازده قسم کنند هر قسمی را
دو درجه ونیم قسم اول بصاحب آن برج دهند
وقسم دوم بصاحب برجی که بعد ازو بود بترتیب
تا تمام بصاحب بروج دوازده گانه دهند واین را
اثنی عشریه خوانند وچون کوکبی یا دلیل دیگر در برجی بود
وچند درجه و دقیقه ازان برج قطع کرده باشد
دو درجه ونیم ازان مقدار حصهٔ همان برج بود
و دو درجه ونیم حصهٔ برجی که بعد ازو باشد
تا انجا که کمتر از حصهٔ برجی بماند ازان قدر هر درجه را
دوازده درجه وپنج دقیقه را یک درجه و هر دقیقه را
دوازده دقیقه بدهند از برجی که نوبت بدو رسیده باشد

ان کوکب یا دلیل هم

انجا که برسد موضع اثنی عشریه باشد مثلا
کوکبی در یازده درجه وچهل و دو دقیقه از ثور
باشد ازین مبلغ ده درجه حصهٔ چهار برج باشد
که آن برجهای ثور وجوزا وسرطان و اسد باشد
ویک درجه باقی را دوازده درجه باشد وچهل
دقیقه را هشت درجه دیگر جمله بیست درجه شود و دو
دقیقه را بیست وچهار دقیقه واین جمله از برج سنبله باشد
که نوبت باو رسیده باشد بس اثنی عشریه آن کوکب
در بیست درجه وبیست وچهار دقیقه از سنبله باشد
وهمه را هم بدین قیاس تامل باید کرد چنانچه
دراین جدول نموده می شود

ترتیب

ترتیب اثنی عشریه در درجات ودقایق وبروج

درج	برج درج	دقا	برج درج	دقا	برج درج	دقا	برج درج	دقا	برج درج	دقا	برج درج
ا	بب	لو	وب	ا	حب	لو	حب	ل	وب	مو	طب
ب	حکد	مه	وکد	ب	حکد	ر	حکد	لب	وکد	مز	طکد
ج	او	ع	دو	ج	حلو	ع	حلو	لح	ولو	مح	طلو
د	امح	لط	دمح	د	حمح	لط	حمح	لد	ومح	مط	طمح
ه	به	ک	حه	ه	اه	ک	ده	له	زه	ن	یه
و	دب	یا	حب	و	اب	یا	دب	لو	زب	نا	یب
ز	دکد	کب	حکد	ز	اکد	کب	دکد	لز	زکد	نب	یکد
ح	جو	کج	طو	ح	الو	کج	دلو	لح	دلو	نج	یلو
ط	جمح	کد	طمح	ط	امح	کد	دمح	لط	زمح	ند	یمح
ی	ده	که	یه	ی	به	که	ه	م	حه	نه	یاه
یا	دب	کو	یب	یا	بب	کو	هب	ما	حب	نو	یاب
یب	دکد	کز	یکد	یب	بکد	کز	هکد	مب	حکد	نز	یاکد
یج	هو	کح	یاو	یج	بلو	کح	هلو	مج	حلو	نح	یالو
ید	همح	کط	یامح	ید	بمح	کط	همح	مد	حمح	نط	یامح
یه	وه	ل	یاه	یه	جه	ل	وه	مه	طه	س	یبه

جدول اثنی عشر بروج و ارباب ان

البروج دوازده	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
حوت	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	—
دلو	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	—	ب
جدی	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	—	ب	ج
قوس	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	—	ب	ج	د
عقرب	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	—	ب	ج	د	ه
میزان	ز	ح	ط	ی	یا	یب	—	ب	ج	د	ه	و
سنبله	ح	ط	ی	یا	یب	—	ب	ج	د	ه	و	ز
اسد	ط	ی	یا	یب	—	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
سرطان	ی	یا	یب	—	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
جوزا	یا	یب	—	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
ثور	یب	—	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
حمل	—	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب
[illegible] دقیقه	ل	٠	ل	٠	ل	٠	ل	٠	ل	٠	ل	٠
درجه	ب	ه	ز	ی	یب	یه	یز	ک	کب	که	کز	ل

جدول اثنا عشریه و ارباب ان

البروج	الاثنی عشریه											
الحمل	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
الثور	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ
الجوزا	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره
السرطان	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الاسد	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
السنبله	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس
المیزان	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
العقرب	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره
القوس	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ
الجدی	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
الدلو	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
الحوت	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل

فصل بیست دوم در اوج و حضیض ستارگان

ارکان اوجهای آفتاب و پنج ستاره

متحیره در هر دو هزار سال از برجی به برجی

شوند و بهر شصت و شش سال شمسی

یک درجه قطع کنند و حضیضهای ایشان

مقابله اوجها بود الا کوکب عطارد را که او را

دو حضیض بود در دو تثلیث اوج او و درین

تاریخ که ششصد و پنجاه و هشت است

از تاریخ هجری اوج زحل در دهم

درجه قوس است و اوج مشتری در آخر

درجه سنبله و اوج مریخ در اسد هفدهم درجه

و آن وقت کواکب باشند است جاها که از موضع و عکس معلوم شود

اسد و اوج آفتاب در بیست و ششم درجه

جوزا و اوج زهره در هجدهم درجه

جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب

و حضیضها از اینجا معلوم شود و این اوجها

بحسب زیج شاهی است

جدول اوج و حضیض کواکب

الکواکب المنسوبات	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	[illegible]
اوجات	قوس	سنبله	اسد	جوزا	جوزا	عقرب	حمل
درجات	۱۰	آخر سنبله	یز	کو	یح	۱	
حضیضات	جوزا	حوت	دلو	قوس	قوس	ثور	میزان
درجات	۱۰	آخر حوت	یز	کو	یح	۱	

ودر دیگر برجها مختلف باشد اما
قمر را اوج در وقت اجتماع واستقبال
باشد وحضیض در وقت دو تربیع
آفتاب **فصل بیست وسوم** در احوال بروج
حمل وثور وجوزا برجهای بهاری اند
یعنی چون آفتاب درین برجها بود
بهار باشد وسرطان واسد وسنبله
برجهای تابستان اند ومیزان وعقرب
وقوس برجهای خریف وجدی
ودلو وحوت برجهای زمستان وبرجهای
اول ازین چهار فصل منقلب خوانند

وآن حمل وسرطان ومیزان و
جدی بود وبرجهای میانه فصلها را
ثابت خوانند وآن ثور واسد وعقرب
ودلو باشد وبرجهای آخر فصلها را
ذوجسدین خوانند وآن جوزا وسنبله
وقوس وحوت باشد وبرجهای بهار و
تابستان شمالی باشند وعالی وبرجهای
خریف وزمستان جنوبی ومنخفض
وحمل مذکر ونهاری بود وثور مؤنث
ولیلی وهم برین ترتیب یکی مذکر
ونهاری ویکی مؤنث ولیلی پس بروج

مثلثهٔ آتشی و هوایی مذکر و نهاری
باشند و بروج مثلثهٔ خاکی و آبی لیلی مؤنث
و لیلی و بروج آتشی و هوایی گرم باشند
و بروج خاکی و آبی سرد باشند
و بروج آتشی و خاکی خشک باشند
و بروج آبی و هوایی تر و بروج زمستان
و بهار معوج الطلوع باشند و بروج
تابستان و خریف مستقیم
الطلوع و جدول که
متضمن این معانی بود
این است تامل

جدول منسوبات بروج اثنا عشر

اصطلاح فلکی	ارباع فلک	بروج	احوال	مذکر و مونث	لیلی و نهاری	عنصر	طبع	طلوع	بلاد
[illegible]	ربیع	حمل	منقلب	مذکر	نهاری	آتشی	گرم و خشک	یکساعت و دقیقه	آذربایجان
		ثور	ثابت	مونث	لیلی	خاکی	سرد و خشک	یکساعت و نیم	همدان
		جوزا	ذو جسدین	مذکر	نهاری	هوایی	گرم و تر	دو ساعت و نیم	گیلان
	تابستان	سرطان	منقلب	مونث	لیلی	آبی	سرد و تر	دو ساعت و نیم و دقیقه	مرو
		اسد	ثابت	مذکر	نهاری	آتشی	گرم و خشک	دو ساعت و دقیقه	[illegible]
		سنبله	ذو جسدین	مونث	لیلی	خاکی	سرد و خشک	دو ساعت و نیم	موصل
	خریف	میزان	منقلب	مذکر	نهاری	هوایی	گرم و تر	دو ساعت و نیم	کرمان
		عقرب	ثابت	مونث	لیلی	آبی	سرد و تر	دو ساعت و دقیقه	ری
		قوس	ذو جسدین	مذکر	نهاری	آتشی	گرم و خشک	دو ساعت و دقیقه	بغداد
	زمستان	جدی	منقلب	مونث	لیلی	خاکی	سرد و خشک	دو ساعت و نیم	هند
		دلو	ثابت	مذکر	نهاری	هوایی	گرم و تر	یکساعت و نیم	[illegible]
		حوت	ذو جسدین	مونث	لیلی	آبی	سرد و تر	یکساعت	طبرستان

فصل بیست و چهارم در احوال کواکب زحل و مریخ
نحس اند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری
و زهره سعد اند مشتری سعد اکبر و زهره سعد
اصغر و عطارد با سعد سعد بود و با نحس نحس
و نیرین از تثلیث و تسدیس سعد باشند و از
مقابله و تربیع و مقارنه نحس و راس سعد است
و ذنب و کید نحس و کواکب علوی و شمس مذکر اند
و زهره و عطارد و قمر مونث و هرچه مذکر باشد
الا مریخ نهاری اند و مریخ و زهره و قمر لیلی
و زحل سرد و خشک و مریخ و شمس گرم و خشک و
و مشتری گرم و تر باعتدال نزدیک و زهره

گرم و تر باعتدال نزدیک و قمر سرد و تر و عطارد
با هر کوکبی که باشد طبیعت او گیرد و در تذکیر
و تانیث و غیره همچنین

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره

کواکب سبعه	سعد و نحس	تذکیر و تانیث	نهاری و لیلی	طبع
شمس	سعد من وجه	مذکر	نهاری	گرم و خشک
قمر	سعد من وجه	مونث	لیلی	سرد و تر
زحل	نحس مطلق	مذکر	نهاری	سرد و خشک
مشتری	سعد مطلق	مذکر	نهاری	گرم و تر
مریخ	نحس مطلق	مذکر	لیلی	گرم و خشک
زهره	سعد مطلق	مونث	لیلی	گرم و تر
عطارد	ممتزج	مخنث	نهاری	معتدل
راس	سعد مطلق	مونث	لیلی	گرم و تر
ذنب	نحس مطلق	مذکر	نهاری	سرد و خشک

فصل بیست و پنجم در خانهای دوازده گانه آن
برج و درجه که از مشرق طلوع میکند در هر وقتی
انرا طالع خوانند و آن خانه زندگانی و جان
و تن و عمر باشد و ابتداء کارها بدان خانه تعلق
دارد و بعد از آن خانه دوم باشد و آن خانه مال
و منفعت و یاران باشد پس خانهٔ سوم و آن خانه
برادران و خواهران و خویشان و تحویل باشد
پس خانه چهارم و آن خانه مقام و پدران و ملکها
و عواقب کارها باشد و انرا وتد الارض خوانند
پس خانه پنجم و آن خانه فرزندان و شادیها و هدیها
و خبرها و قدوم غایب باشد پس خانه ششم

خانه فکر و رنجوریها و بندگان و خدمتکاران
و چهارپایان خرد باشد و خانه هفتم
وتد غارب بود و نظیر طالع و آن خانه زنان
و همسران و انبازان و ضدان بود خانه هشتم
خانه ترس و خوف و نکبت و مرگ و میراث
باشد نهم خانه سفر و علم و دین و خوابها باشد
دهم خانه عمل و سلطان و انرا وسط السما
خوانند و خانه مادر است یازدهم خانه امید
و سعادت و دوستان و یاران باشد
دوازدهم خانهٔ دشمنان و بدبختی و چهارپایان
بزرگ و بند و زندان و دزدان و تهٔ خانه را

درجه و دقیقه باشد از برجی و آنرا موضع خانه
خوانند و حد هر خانه از پنج درجه پیش ازان
موضع باشد تا پنج درجه پیش از موضع خانه
که بعد ازاو بود و ازین خانها طالع و دهم
و هفتم و چهارم اوتاد اند و یازدهم و پنجم و دوم
و هشتم مایل اوتاد و نهم و سوم و ششم و دوازدهم
زایل اوتاد اند و دوم و ششم و هشتم و دوازدهم
ساقط از طالع و از همه خانها قوی تر طالع و عاشر
بود پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم
پس نهم پس سوم پس دوم پس هشتم
و ضعیف ترین همه دوازدهم و ششم که هم زایل اند

و هم ساقط و این دوازده خانه چهار ربع باشد
یکی از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و آن دیگر از
طالع تا رابع و آن مونث بود و آن دو ربع
صاعد بود و مقابل ربع مذکر مذکر بود و مقابل
ربع مونث مونث و مقابل صاعد منحدر
و از خانها طالع هرچه نام او طاق بود چون
سوم و پنجم و هفتم مذکر بود
و هرچه نام او جفت
مونث چنانچه
در جدول
مسطور است

جدول احوال بیوت اثناعشره طالع

اسم البیوت	احوال مراکز	مذکر و مؤنث	ناظر و ساقط	احوال	ارباع
خانه طالع	وتد	مذکر	ناظر	[illegible]	صاعد
خانه ثانی	مایل الوتد	مؤنث	ساقط		
خانه ثالث	زایل الوتد	مذکر	ناظر		
خانه رابع	وتد	مؤنث	ناظر	[illegible]	[illegible]
خانه خامس	مایل الوتد	مذکر	ناظر		
خانه سادس	زایل الوتد	مؤنث	ساقط		
خانه سابع	وتد	مذکر	ناظر	[illegible]	منحدر
خانه ثامن	مایل الوتد	مؤنث	ساقط		
خانه تاسع	زایل الوتد	مذکر	ناظر		
خانه عاشر	وتد	مؤنث	ناظر	[illegible]	[illegible]
خانه حادی عشر	مایل الوتد	مذکر	ناظر		
خانه ثانی عشر	زایل الوتد	مؤنث	ساقط		

فصل بیست وششم در فرح و ترح کواکب وآنچه بدان ماند فرح زحل در دوازدهم بود و فرح مشتری در یازدهم و فرح مریخ در ششم

و فرح شمس در نهم و فرح زهره در پنجم و فرح عطارد در طالع و فرح قمر در سوم و مقابل فرح ترح و آفت خوانند و بودن کواکب نهاری را بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و کواکب لیلی را برعکس حیز خوانند همچنین بودن کواکب مذکر در ربع مذکر و خانه مذکر و بودن کواکب مؤنث در ربع مؤنث و خانه مؤنث قوتی بیکدیگر باشند شبیه بفرح و حیز و مباینات دایره

افراح و اتراح کواکب سبعه

برین گونه بود

فصل بیست و ششم در حال نظرها تثلیث و تسدیس

نظر دوستی اند تثلیث دوستی تمام و تسدیس
نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر دشمنی اند مقابله
تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی
بسعود نیک باشد و نظر دشمنی ایشان بد نباشد
و مقارنه و مجاسده باسعود تمام سعادتی

ونظر دشمنی بنحوس بد باشد ونظر
دوستی ایشان نه چنان بد نباشد

وبانحوس

وبانحوس تمامتر نحوستی و تناظر بجای نظر بود
و حد نظر اجرام خوانند و جرم علویین نه درجه
پیش از کوکب و نه درجه بعد از کوکب بود و جرم
سفلیین هفت درجه پیش از کوکب و هفت درجه
بعد از کوکب و جرم مریخ هشت درجه پیش و هشت
درجه پس و جرم آفتاب در هر دو جانب پانزده درجه
و جرم قمر در هر دو جانب دوازده درجه و جرم
راس و ذنب همچون جرم قمر و کوکبی که بکوکبی
ناظر خواهد شد چون بجد جرم رسد متصل شود و اتصال
تمام آنگه بود که میان ایشان کمتر از نیمهٔ جرم هر دو کوکب بود
و چون کمتر از نیمهٔ جرم آن کوکب بود از آن هر دو

که نظر خواهد کرد جرم او کمتر باشد اتصال
بغایت رسیده باشد و چون از نظر بگذرد منصرف
شوند و درجات انصراف چون درجات اتصال
باشد و قمر چون ببرجی انتقال کند که بکوکبی ناظر
خواهد بود اما هنوز بحد اتصال نرسیده باشد
گویند بعید الاتصال است

جدول اجرام کواکب و احکام حالات قمر									
اجرام	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	کید	ذنب
درجات	ط	ط	ح	یه	ز	ز	ب	ب	ب
بعید الاتصال	نیکست زینت و حلی و تجمل و عمارت و زراعت و املاک خریدن و حمام و حجامت گرفتن								
خالی السیر	نیکست خلوت ساختن و عمارت املاک و زینت و تفرج و حمام رفتن								
وحشی السیر	نیکست توقف در امور								
سریع السیر	نیکست تزویج کردن و عشرت و لهو و طرب و تماشا و نقل و حرکت								
بطی السیر	بدست طلب حاجات و تجارت و معاملت و سفر و نقل و تحویل								

و اگر منصرف شده باشد و دیگر کواکب را
نخواهد دید گویند خالی السیر است و اگر در برجی
هیچ کوکبی را از شش کانه باقی نه بینند اصلا
گویند وحشی السیر است **فصل بیست و هشتم**
در مدلولات کواکب از طبقات مردم **زحل**
کوکب پیران و دهقانان و گوشه نشینان و ارباب
خانهای قدیم و مردمان سیاه و حفاران
و یهودان و آنها که کارهای سخت کنند **مشتری**
کوکب قضاة و علما و اشراف و اصحاب مناصب
و ارباب نوامیس و ترسایان **مریخ** کوکب
امرا و ترکان و اهل سلاح و خداوندان لشکر

و اسپاه سالاران و عیاران و دزدان و
بت پرستان **آفتاب** کوکب پادشاهان
و بزرگان و ملوک و خداوندان امر و نهی
و آتش پرستان **زهره** کوکب زنان و خادمان
و ارباب لهو و طرب و اهل عشرت و مسلمانان
عطارد کوکب دبیران و خواجگان بزرگ
و اهل دیوانها و علما و اکابر و حکیمان و شاعران
قمر کوکب رسولان و پیکان و صاحب خبران
و مسافران و چهارپا بر ستان بدانکه هر کوکبی
ازین کواکب دلالت کند بر سنی و لونی و شکلی و طعمی
و جوهری چنانچه درین جدول است

جدول منسوبات کواکب سبع سیاره الکواکب

قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل	کواکب
پیکان و رسولان	[illegible]	[illegible]	سلاطین	[illegible]	قضاة و امرا	[illegible]	طبقات مردم
طفل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جوان	[illegible]	نهایت پیری	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سفید و زرد	[illegible]	لون
ستبر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دراز	[illegible]	[illegible]	شکل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شیرین	[illegible]	طعم
سیم	[illegible]	لولو	[illegible]	آهن	[illegible]	اسرب	[illegible]
[illegible]	زبان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اعضا
اقلیم هفتم	سعد [illegible]	اقلیم [illegible]	سعد [illegible]	اقلیم سوم	سعد [illegible]	اقلیم اول	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترکستان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلاد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بدانکه این کواکب هر یکی دلالت بر سنی
و سالی کند بسه گونه کبری و وسطی و صغری

وآن احکام عمر مولود ها باشد بدین منوال که

در جدول است

جدول عطیات کواکب سبعه			
کواکب	سالهای کبری	سالهای وسطی	سالهای صغری
زحل	پنجاه وهفت	چهل وسه ونیم	سی
مشتری	هفتاد ونه	چهل وپنج ونیم	دوازده
مریخ	شصت وشش	چهل ونیم	پانزده
شمس	صد وبیست	شصت ونه ونیم	نوزده
زهره	هشتاد ودو	چهل وپنج	هشت
عطارد	هفتاد وشش	چهل وهشت	بیست
قمر	صد وهشت	شصت وشش	بیست وپنج

فصل بیست ونهم در احوال روزها چون قمر
ناظر بسعود باشد پیشتر کارها را شایسته باشد
اگر اتصال بمشتری بود از برجی منقلب تجارت

وخرید وفروخت را از برجی ثابت دخول بلد
وبنیاد کارها را وبنا نهادن را از برجی ذوجسدین
سفر را واگر اتصال بزهره بود از برجی منقلب
جامهٔ نو بریدن وپوشیدن را و از برجی ثابت
الا عقرب عقد ونکاح وزفاف را واز برجی
ذوجسدین تزویج وشرکت را واگر ناظر بنحوس
بود بنظر دشمنی نشاید الا شر وفتنه وتخریب
بناها وقتل سباع را واگر بنظر دوستی بود بزحل
از بروج ارضی عمارت وزراعت را شایسته بود
از بروج آبی بریدن کاریزها وجویها را از بروج
ثابت بنای شهرها وحصارها بمریخ از بروج

منقلب سواری وکوی زدن را و از برج ثابته،
تعبیه لشکرها را و از بروج ذوجسدین اصلاح سلاح
وترتیب آلات حرب را و اگر نظر بشمس
بود از بروج منقلب بنظر دوستی سفر او دخول
نزدیک بادشاه و از بروج ثابت دخول بلد و
ابتداء اعمال واشغال سلطانی را و از بروج
ذوجسدین دیگر کارهای بزرگ و از بروج آتشی
ساختن پیرایه وگداختن زر وسیم را و اما
اگر نظر عداوت بود در وخیری نبود الا آنکه
اجتماع بنظر سعود در رازهای نهانی شاید
گفتن و پوشیده

کردن

جدول احکام اتصالات قمر

الانظار	المقارنة	التسدیس	التربیع	التثلیث	المقابلة
بزحل	فراغت بهم تا شد	بنا وعمارت [illegible]	فراغ احسن بود	[illegible]	فراغت بهم بود
بالمشتری	سفر و بنا [illegible]	دیدار سادات وقضاة	[illegible]	حاجت از وزرا	[illegible]
بالمریخ	[illegible]	[illegible]	بستن [illegible]	[illegible]	[illegible]
بالشمس	[illegible]	دیدار ملوک [illegible]	[illegible]	امور کارها [illegible]	[illegible]
بالزهره	طلب مهمات [illegible]	دیدار [illegible]	[illegible] مواضع	دیدار [illegible]	امور کارها [illegible]
بعطارد	تعلیم ومجالست [illegible]	دیدن اهل علم	[illegible]	حاجت از وزرا	[illegible]

کردن کارها و در استقبال بر ضد آن و اگر
ناظر بعطارد بود و عطارد مسعود بود نظر سعود باشد
تعلیم وکتابت و بحث ومجادله را شاید و اگر

عطارد منحوس بود در وی خیری نباشد
خاصه که نظر عداوت بود و بالجمله اتصال
قمر بر وجهی پسندیده بهر کوکب کاری را
شاید که منسوب بود بآن کوکب قمر با ذنب
و کید و میان دو نحس و وحشی السیر و در طریقه
محترقه و خالی السیر خاصه که از نحس منصرف
بود بهیچ کار نشاید اینست آنچه در اختیارات
تقویم بدان احتیاج افتد

فصل سیوم

در معرفت اصولی که بدان احتیاج افتد
در اختیارات جزوی صلاح حال قمر و صاحب
موضع او و کوکبی که کاری که ابتدا خواهد کرد

با و منسوب بود و طالع وقت و صاحبش و خانه
که آن کار بدان منسوب بود و صاحبش و اوتاد
در اختیارات کارها نگاه باید داشت و صلاح
خانها آن بود که از نحوس خالی باشند و سعود با آن
ناظر باشند و صلاح حال کواکب آن بود که ایشان را
قوتی ذاتی بود و آن چنان بود که در خانه یا در شرف
یا مثلثه یا حدّ یا وجه خود باشد یا در آن ربع که روی
باوج دارد یا در شمال صاعد باشد یا آنکه
مستقیم السیر باشند زاید در سیر و یا قوی عرضی باشد
و آن چنان بود که در فرح یا حیز یا اوتاد یا مایل الوتد
یا ناظر بطالع یا در ربع و خانه موافق طبع باشد

ویا مسعود باشد و آن چنان بود که خارج سعود
باشد بنظر تاتناظر و فساد حال ضد این معنی
بود مانند وبال و هبوط و حضیض و رجوع و احتراق
و بودن در ترح و در خانهای زایل و ساقط
و ممازجات نحوس و امثال آن و سعد قوی
در خیر بیفزاید و ضعیف از خیر بکاهد و نحس قوی
از شر باز ایستد و ضعیف در شر بیفزاید
و باید که کارهای منقلب و ثابت را بروج ثابت
اختیار کنند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب
آن کار بود مثلا جامه نو بریدن و پوشیدن را
قمر در برجی غیر ثابت متصل نه که کوکب

زینت است و سفر را برجی غیر ثابت خاکی
اگر سفر در خشک بود یا آبی اگر در دریا بود متصل
بسعدی و منصرف از سعدی و نهم که خانه
سفر است و هفتم که خانهٔ مقصد است
هر دو مسعود و تعلیم را در برجی که بصورت
مردم باشد و آن برجهای هوایی بود و سنبله
و نیمهٔ اول از قوس ممتزج بعطارد و امتزاجی
محمود و بگرماوه رفتن را قمر در خانه مریخ و مشتری
و فصد را در برجی آتشی یا در هوایی نیک حال
و فصد بر دست و منکب باید که قمر در جوزا
نبود و بنا نهادن را باید که صاحب عدد بود

در شمال در برجی ثابت یا ذو جسدین و زحل
در چهارم بیک حال و اعمال سلطان را باید که
در شرف بود یا در خانهٔ آفتاب ناظر
بدوستی و تجارت را در برجی منقلب مسعود
بمشتری یا عطارد و بیع و شری را در برجی
منقلب اما در بیع منصرف از سعد و شری را
متصل بسعدی و بدین قیاس و ما بدین
قدر اختصار کردیم پس اگر کسی زیادت تر
ازین خواهد با کتب این علم رجوع
باید کردن تا معلوم شود
م

رسالة الاصطرلاب من قبل النجوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید الخلق محمد وآله اجمعین ❊ این مختصریست
در معرفت اصطرلاب مشتمل بر مقدمه و بیست
باب و خاتمه اما مقدمه دو بحث است

بحث اول در معنی اصطرلاب و بیان احتیاج
بدان بدان که اصطرلاب لفظی یونانیست
و معنی او ستاره یابست و بعضی گفته اند آیینه
ستارگان و بعضی گفته اند اسطر ترازو و لاب
افتاب یعنی ترازوی افتاب و این الة است

که

که اوقات صلوات را و ساعات روز و شب را
در هر عرضی و اقلیمی و طالع وقت و چگونگی سیر
افتاب بر فلک البروج و مواضع ستارگان
شمالی و جنوبی و آنکه بر منطقة البروج اند و غایت
ارتفاعشان و بعدشان از سمت الراس و غیر
ازین اعمال بسیار چنانکه در ابواب این مختصر
شرح بعضی از ان بیاید باسانی تر سعی و درست تر
عملی توان دانست **بحث دوم** در ذکر اسامی و خطوط
و قسی و دوایر و رقوم و حروف که بر اصطرلاب
کشیده باشند و نوشته علاقه آن بود که اصطرلاب را
بدان در او بزنند و حلقه آن بود که علاقه در وی

کشیده بود و عضاده ان بود که حلقه در وی بود و کرسی
آن زیاده بود در جانب بالا که عروه بر و محکم کرده
بود ام الصفایح صفحه بود که محیط باشد با و حلقه
که ان حلقه را سیصد و شصت جزو قسمت کرده باشند
وانرا اجزاء خوانند و بهر پنج جزو خطی بدایره
کشیده باشند بر بالای این اجزا و عنکبوت
وانرا شبکه نیز خوانند صفحه است مشبک
مخروق که در میان ام بر بالای همه طبقها
نهاده بود و در عنکبوت دایره تام بود که اسما
بروج دوازده گانه برو مثبت باشد انرا منطقه
البروج گویند و از سر جدی زیاده بیرون آمده

باشد تیر که انرا مری گویند مطلقا و گرد اگرد
منطقه خارج و داخل زیاده باشد تیر شبیه
بمثلث که اسما کواکب ثوابت برو نوشته باشد
انرا مریات کواکب وسطا یا کواکب گویند و
عمودی که قطع عنکبوت کند بر دو نقطه حمل و میزان
انرا عمود حمل و میزان خوانند و شظیه که ثابت
است بر روی عنکبوت از برای ان باشد
که عنکبوت را بدان بگردانند واخ عنکبوت
بران باشد انرا صفایح خوانند در هر صفحه حساب
اقلیمی یا شهری از شهرها تا اگر عمل ان شهر خواهند
ان صحیفه را بر بالا نهند زیر عنکبوت و بر روی

صفحهٔ عرض بلد نوشته باشد خط نصف النهار
خطی است که از بالا در هر صفحه کشیده شود تا جهتی
که مقابل اوست نصف بالا را خط وسط وسط السما
خوانند و نصف شیب را خط وتد الارض و خط
استوا خطی باشد که نصف النهار را قطع کند
بر زوایای قایمه و آن را خط اعتدال و خط افقی
و خط مشرق و مغرب نیز گویند و سه دایره که در
هر صفحه کشیده باشند آن را مدارات بروج منقلبه
گویند دایرهٔ عظمی را مدار راس الجدی گویند
و وسطی را مدار راس الحمل والمیزان و دایرهٔ
معدل النهار گویند و صغری را مدار راس السرطان

خوانند و اوایل بروج منقلبه ملازم این دوایر ثلاث
باشد و دایرهٔ افق دایره‌ای است که بدو نقطهٔ تقاطع
معدل النهار و خط افق بگذرد و خطوط متضایقه بالای افق
آن را مقنطرات ارتفاع خوانند و عددی که در آنجا
مکتوب باشد تا نود علامت ارتفاع باشد اگر
اصطرلاب تام باشد نود دایره کشیده باشد جهت
مقنطرات و اگر نصفی بود چهل و پنج و اگر ثلثی بود سی
و اگر سدسی بود پانزده و عادت رفته است
با اصطرلاب خمسی و اگرچه ممکن است و همان عمل
که در مقنطرات کرده باشند بر منطقة البروج از عنکبوت
کرده شود و از افق مشرق تا وسط السما مقنطرات

شرقی خوانند و از افق مغرب تا وسط السما مقنطرات
غربی خوانند و از افق مغرب تا افق مشرق در زیر
دو افق بدوازده قسم کرده باشند و از مدار سرطان
تا مدار جدی قسی ان کشیده انذ خطوط ساعات
معوجه و زمانیه خوانند و عدد ساعات درمیان
خطوط نوشته باشند و باشد که خطوط ساعات
مستویه بعدد اطول نهار ان عرض چند ان
ساعات مستویه که بر آید دران عرض درمیان
ساعات معوجه بنقط متتابعه کشیده باشند باز از
ساعات معوجه متمیز شود و باشد که ساعات
بالا افق کشیده باشند هم بنقط متتابعه تا از مقنطرات

متمیز شود و خطوط سموت دوایری بود که از
نقطهٔ سمت الراس بیرون آید و بپیش افق
منتهی شود و قسمت آن بحسب قسمت مقنطرات
باشد و اگر بقسمتی دیگر کشیده باشند جایز بود و باشد
که در زیر افق کشیده باشند و بر پشت اصطرلاب
دایره بود مقسوم بچهار قسم ربعی از نصف اعلی بنود
قسم کرده باشند انرا اجزاء ارتفاع خوانند
و باشد که نصف اعلی را بصد و هشتاد قسم کرده
باشند ربعی از برای ارتفاع شرقی و ربعی
از برای ارتفاع غربی و خطی که از جهت کرسی آید
انرا خط نصف النهار خوانند و خطی که آن خط را

بر مرکز قطع کند بر زوایای قایمه اند خط افق
خوانند و ابتداء اجزاء ارتفاع از آن خط باشد
و اجزاء ظل خطوطی بود بر محیط اصطرلاب
در ربع متقابل ربع ارتفاع و باشد که مقسوم باشد
باصابع و باشد که ربعی مقسوم باقدام و ربعی باصابع
و ابتداء ظل از خطی بود که از کرسی می‌آید بانجا
که اصابع آخر شود و عضاده مسطری بود بر پشت
اصطرلاب و بر طرف او دو شظیه نیز بود که آنرا
مری عضاده خوانند و یک مری بر اجزاء
ارتفاع باشد و دیگری بر اجزاء ظل و نیز دیگر
بر سری از سرهای آن مربعی نصب کرده باشند

مانند خشتی که آنرا لبنه و مافه خوانند و هر دو را
لبنتین و مافتین خوانند و در میان هر مربعی سوراخی
کرده باشند که آنرا ثقبة الشعاع و ثقبة النظر گویند
و خطوط جیب خطوطی مستقیم بود خط انتصاف
یا بموازاه خط افق یا بموازاه کشیده در هر جزوی
از اجزای ارتفاع یا بموازاه هر دو پس جیبی
نصف عضاده مقسوم باشد بشصت قسم متساوی
ابتدای عددش از مرکز باشد و آن نصف
دیگر نبود قسمت کنند عین متساوی و ابتدایش
هم از مرکز بود و قوسی صغیر کشیده در جنب دایره
باشد که میل را باو دانند و آن با نصف باشد

با ربع خطوط الصلوات سه خط باشد منحنی در ربع
مقابل ربع ارتفاع نزدیک تر بخط انتصاف خط
صلوة ظهر باشد وانچ بعد از و بود اول وقت عصر بود
بمذهب امام اعظم شافعی رضی الله عنه و سوم
آخر وقت اختیار عصر بود و بر وی نوشته بود
آخر اوقات العصر وان از بهر اول وقت نماز
عصر بود بمذهب امام اعظم ابی حنیفه رحمت الله
خطوط ساعات خطوطی بود میان دفتین قسمت کرده
باقسام مختلفه نوشته در وی از یکی تا شش یا دوازده
و باشد که در بعضی اصطرلابها سمت قبله شهرها
کشیده باشند و همچنان حدود و وجوه و مثلثات

و مواضع تنگ باشد و اسامی کواکب اثبات
نتوان کرد بس بدین وجه رسم کنند • زحل
• مشتری • مریخ • آفتاب • زهره •
عطارد قمر و باشد که بدین وجه کنند مشتری
زهره • عطارد • و قطب آن باشد که بمرکز ام
و صفایح و عنکبوت بگذرد و انچه قطب را بدان
محکم کنند فرس گویند و انچه فرس را از روی عنکبوت
بردارد فلس گویند و عنکبوت را دو حرکت است
یکی بر توالی بروج و آن از جهت دست راست
گردد و انک از جهت دست چپ گردد آنرا بر خلاف
توالی گویند اول را مستوی گویند و دوم را معکوس

اینها که گفته شد در اصطرلاب شمالیست که میان
مردم مشهور است و متداول اما در جنوبی سرسرطان
در موضع سرجدی باشد و جدی در موضع سرطان
و دیگر بروج در مقابل همدیگر و همچنان وضع بعضی
از مقنطرات مخالف مقنطرات مشهور باشد و انواع
دیگر اصطرلابات مثل هلالی و صدفی و زورقی
و کرة و غیرها در بعضی رسوم و خطوط و شکل مخالف
این باشد که گفته آمد حالیا انها را اندک کرده شد
بسبب انک میان مردم مشهور و مستعمل نیست اگر
باری سبحانه و تعالی توفیق دهد معرفتی دیگر نوشته آید
که مشتمل بود بر جمیع انواع انه الموفق والمعین

باب اول

در دانستن ارتفاع آفتاب و کواکب چون ارتفاع خواهیم
گرفت اصطرلاب را بالعلاقه از دست راست
در آویزد چنانک نجنبد و پشت اصطرلاب در برابر
روی خویشتن بداریم و روی بآفتاب کنیم و ربع
ارتفاع ابر آفتاب بداریم بعد از ان عضاده را بگردانیم
از بالا بشیب و از شیب ببالا تا شعاع آفتاب
از ثقبه لبنه بالایین در سوراخ لبنه زیرین افتد
چنانک هیچ شعاع بجای دیگر نیفتاده باشد
پس بهری عضاده بگیریم تا بر چند درجه افتاده است
از اجزاء ارتفاع چندانک بر آید ارتفاع آفتاب باشد

دران وقت اگر پیش از نصف النهار باشد ارتفاع
شرقی باشد و اگر نه غربی بود و اگر ابر باشد و ما قرص
آفتاب از پس ابر می‌بینیم و شعاع ندارد اصطرلاب را
از دست راست در آویزیم و عضاده را برابر یک
چشم خود بداریم و عضاده را حرکت میدهیم تا جرم
آفتاب را از دو سوراخ ببینیم تمامی ببینیم پس
بر عضاده نگریم تا بر چند درجه افتاده است ارتفاع
چندان بود و اولی آن باشد که انبوبه میان
دو سوراخ عضاده ترکیب کنیم تا شعاع بصر را
از پراگندگی نگاه دارد و ارتفاع ستارگان
و دیگر چیزها چنان باید گرفت که جرم آفتاب را

چون ابر باشد و اگر ارتفاع گرفتیم نزدیک
نصف النهار نمی‌دانیم که آن شرقیست یا غربی
و میخواهیم که بدانیم طریق آنست که صبر کنیم زمانی
اندک و باز ارتفاع بگیریم اگر زیاده شده باشد
ارتفاع اول شرقی بوده باشد و اگر کم شده باشد
غربی بود باشد و اگر خواهیم که غایت ارتفاع آفتاب
یا کوکبی بدانیم ارتفاع آفتاب را نزدیک نصف
النهار لحظه فلحظه می‌گیریم تا ارتفاعی کم از ارتفاع اول
بیابیم پس آن ارتفاع پیشین غایت ارتفاع بوده باشد
و جهد باید کرد تا ارتفاع کوکبی که نزدیکست بقطبین
نگیرند که در گرفتن او صعوبتی است و در دانستن شرقی

و غربی او عشر بیست • والله اعلم بالصواب

باب دوم

در معرفت ظل ارتفاع و ارتفاع از ظل چون ارتفاع
معلوم شده باشد نظر کن بری اسفل اعضاده تا بر چند
اصابع یا اقدام ظل افتاده است آن مقدار ظل شخصی
باشد در آن وقت بمقداری که طول آن شخص دوازده اصبع
گیرد یا شش قدم نیم و اگر ظل شخصی بر زمین معلوم شده باشد
که چند اصبع است یا چند قدم و میخواهی که بدانی که
ارتفاع آفتاب در آن زمان چند بوده است مری عضاده
از ربع ظل بر مثل اصابع یا اقدام نه بس انجا که مری
بالایین بر اجزا ارتفاع افتاده باشد ارتفاع

افتاد

آفتاب باشد در آن وقت

باب سیم

در دانستن طالع وقت از ارتفاع آفتاب
یا کواکب چون ارتفاع معلوم شده باشد جزو آفتاب
یا نظیره کوکب را بر مثل ارتفاع وقت باید نهاد
از مقنطرات شرقی اگر ارتفاع شرقی بوده باشد
و غربی چون غربی باشد پس آن جزوی که بر
افق مشرق افتد از اجزا فلک البروج آن طالع
بود در آن وقت و انجا که جزو آفتاب افتاده
باشد بعقب یا نظیرش بروز بر خطوط ساعات
معوجه آن ساعات معوجه باشد در آن وقت از شب

یا از روز واگر ان عدد ارتفاع بعینه در مقنطرات
نیابیم مثلا ارتفاع بیست درجه است و اصطرلاب
سدسی بس ارتفاع میان ٤٠ و کله واقع شده باشد
و دو درجه از لح گذشته باشد و آن ثلث شش است
که ما بین المقنطرتین است بقیاس ثلث آن فرج که میان
لح و کله است بباید گرفت وجزو آفتاب برانجا
بباید نهاد که آن مقنطره بیست باشد تخمینا واگر
بتحقیق خواهند که بر مقنطرهٔ بیست نهند جزو آفتاب را بر
مقنطره کد باید نهاد و مری راس الجدی را نشان
باید کرد از اجزاء حجره باز جزو آفتاب را بر مقنطره
باید نهاد و مری را نشان بباید کرد بر اجزاء حجره

در

بس آنچ بین العلامتین افتاده باشد از اجزاء حجره
حصه شش درجه باشد بس ثلث او بگیریم از جانب
علامت اول در مثال مذکور و سر مری را برانجا
نهیم بس انجا که جزو آفتاب افتاده باشد بر
مقنطرات ارتفاع بیست درجه باشد بتحقیق و برین
عمل قیاس عمل بباید کرد اجزاء بروج را از منطقة
البروج واگر طالع معلوم باشد و خواهند که ارتفاع
آفتاب دران وقت بدانند بس طالع را بر افق
مشرق نهند و نظر کنند تا جزو آفتاب بر
کدام مقنطره افتاده است و آن ارتفاع باشد
دران وقت

باب چهارم

در معرفت ساعات ماضیه از روز یا از شب
اما از روز ارتفاع آفتاب بگیر و جزو آفتاب
بر مثل ارتفاع وقت نه از مقنطرات و مری را
بر اجزا آن حجره نشان کن و عنکبوت را بر خلاف
توالی حرکت ده یعنی از مغرب بمشرق تا جزو
آفتاب بر افق مشرق افتد و نظر کن که مری از
علامت اول از اجزا حجره چند حرکت کرده است
آن دایره باشد از فلک از طلوع آفتاب تا زمان
ارتفاع چون آنرا بر پانزده قسمت کنی آن ساعات
مستویه باشد گذشته از طلوع آفتاب و اگر

چیزی

چیزی باقی ماند که بر پانزده قسمت نتوان کرد
آنرا در چهار ضرب کن آن دقایق ساعات باشد
ضم کن با ساعات آن ساعات و دقایق گذشته باشد
از روز و اگر شب باشد ارتفاع کوکبی از کواکب در
اصطرلاب ثبت کرده اند بگیر و شظیه آن کوکب
بر مثل ارتفاع وقت نه و بر موضع مری علامتی بکن
بعد از آن عنکبوت را بگردان بر خلاف توالی
تا نظیر جزو آفتاب یعنی برج هفتم همان درجه بر افق
مشرق افتد چه نظیر آفتاب بشب قایم مقام جزو
آفتاب است بروز و نظر کن تا مری چند حرکت کرده
است از علامت اول آن دایره باشد از فلک

از وقت غروب آفتاب تا آن وقت ابتدا
ساعات و دقایق باید کرد بر وجه مذکور تا ساعات
ماضیه از شب معلوم شود و اگر ساعات معوجه
خواهند که بدانند چون جزو آفتاب بر مثل ارتفاع
نهاده باشند نظر کنند تا نظر او از خطوط ساعات
زمانیه بر کدام خط افتاده است آن ساعات معوجه
ماضیه باشد از روز تا وقت گرفتن ارتفاع و اگر
بشب باشد چون مری کوکب بر ارتفاع نهاده
باشد نظر کنند تا جزو آفتاب بر کدام خط افتاده است
از ساعات زمانیه آن ساعات زمانیه ماضیه باشد
از شب تا وقت ارتفاع و اگر ساعات مستویه

معمول باشد بر اصطرلاب زیر افق بهمین طریق
توان دانست که از روز یا از شب چند ساعت
مستویه گذشته است

باب پنجم

در معرفت قوس النهار و قوس اللیل بجزوی
از اجزاء او و ساعات مستویه تمامت روز و شب
و اجزای ساعات معوجه جزو آفتاب را بر افق
مشرق نه و سر مری را بر اجزاء آن نشان کن بعد
از آن عنکبوت را بر توالی بگردان تا جزو آفتاب
بر افق مغرب افتد آنگه بین العلامتین باشد آن
قوس النهار است و اگر خواهی جزو آفتاب را

برخط مشرق نه اولا و بر اجزاء حجره محاذی مری
علامتی بکن بعد از ان جزو افتاب را بر مقنطره
مشرق نه ما بین العلامتین را تعدیل النهار گویند و اگر
عنکبوت را مستوی کرد اینده ضعف تعدیل النهار را
از قف کم کن و اگر معکوس کرد اینده زیادت
کن انچ حاصل آید بعد از نقصان یا زیادت آن
قوس النهار باشد چون قوس النهار معلوم شد
انرا از شس نقصان کن انچ بماند قوس اللیل
باشد یا نظیر جزو افتاب را بر افق مشرق نه و بر سر
مری از اجزاء حجره علامتی بکن بعد از ان عنکبوت را
بگردان بر توالی تا نظیر جزو افتاب بر افق مغرب

افتد ما بین العلامتین قوس اللیل باشد و چون
خواهند که قوس النهار یا قوس اللیل را با ساعات
مستویه کنند انرا بر پانزده قسمت کنند انچ بیرون
آید ساعات مستویه بود و اگر عددی باقی ماند
که بر پانزده قسمت نتوان کرد انرا در چهار ضرب کنند
انچ حاصل شود دقایق ساعات بود انرا با ساعات
جمع کنند مجموع ساعا و دقایق روز بود چون انرا
از بیست و چهار نقصان کنند ساعات و دقایق
تمام شب بود و یا قوس اللیل را ساعا و دقایق کنند
بر وجه مذکور و اگر قوس النهار یا قوس اللیل را
بر دوازده قسمت کنند انچ باقی ماند در پنج ضرب

کنند انچ حاصل آید اجزاء ساعات زمانیه
بود از روز یا از شب

باب ششم

در معرفت ساعات از طالع و طالع از ساعات
جون طالع معلوم باشد درجات او بر افق مشرق
باید نهاد و بر سر مری برا جزاء آن جزو علامتی کرد
بعد ازان عنکبوت را اکردانیدن بر خلاف
توالی با جزو افتاب اکر بروز است تا نظیرش
اکر بشب باشد بر افق مشرق افتد و نظر کردن
با مری از موضع اول جند حرکت کرده است
آن دایره باشد انرا ساعات باید کرد جنانک

کفته شد و جون طالع بر افق مشرق نهاده باشند
نظر باید کرد تا نظیر جزو افتاب اکر بروز است
یا جزو افتاب اکر بشبست تا بر ساعات معوجه
یا مستویه که زیر افق اند اکر معمول باشند بر
کدام ساعات افتاده است آن ساعات
مطلوب باشد از معوجه یا مستویه و اکر ساعات
معلوم باشد و انرا بپنکان ریک آب دانسته
باشد و خواهند که ازان طالع بدانند هر ساعتی را
پانزده جزو باید کرفت و هر جهار دقیقه را
جزوی آنچ حاصل آید دایر باشد بعد ازان
جزوی افتاب را اکر بروزست یا نظیرش اکر

بشست برافق مشرق باید نهاد و بر پرمری
علامتی کرد و عنکبوت را بر توالی یعنی از یسار
بایمین گردانیدن بقدر عدد دایری که حاصل
شده باشد اخ برافق مشرق افتاده است ان
طالع بود انجا که جزو افتاب افتاده باشد از منطقت
شرقی یا غربی از شعاع افتاب باشد در ان تاثیر قی
با غ بینی

باب هفتم

در معرفت طالع تحویل سال طالع سال گذشته را
برافق مشرق باید نهاد و بر اجزا مجیره که محاذی
مرتبت علامتی باید کرد و عنکبوت را بر توالی

گرد

گردانیدن تا مری از موضع خویشتن نمید از هشتاد و
شش درجه و چهل و سه دقیقه بگردد اخ
برافق مشرق رسیده باشد از اجزا بروج
ان طالع سال باشد بعد از ان نظر باید کرد
بجزو افتاب اگر فوق الارض است وقت
تحویل بروز باشد و اگر تحت الارض وقت
تحویل بشب باشد و اگر خواهند که طالع سالرا
از طالع سال دیگر از سالها سابقه برو یا اینده
بعد از و بدانند پس اخ میان سالی که طالع او
معلومست و میان آن سال که میخواهند که طالع او
معلوم کنند از سالها تا به چند است و انرا

درهشتاد وهشت درجه وچهل سه دقیقه ضرب
باید کرد انچ حاصل شود در سیصد وشصت درجه
قسمت باید کرد اکر هیچ نماند طالع آن سال
طالع این سال باشد که معلومست واکر چیزی باقی
ماند انرا نکاه دارند بعد ازان طالع آن سال
معلوم برافق مشرق نهند وبراجزاء مجره محاذی
سر مری علامتی کنند وعنکبوترا بر توالی
بکردانند اکر مطلوب طالع سال اینده باشد
یا برخلاف توالی بکردانند اکر مقصود طالع
سال کذشته باشد تا مری از موضع خود بمقدار
محفوظ زایل شود پس انچ برافق مشرق افتاده باشد

آن

آن طالع ان سال باشد

باب هشتم

در تسویه البیوت خانهاء دوازده کانه چون
درجه طالع برافق مشرق نهند نظیر او برافق مغرب
باشد وآن درجه هفتم باشد ووتد سابع وانچ بر خط
وسط السما باشد ان وتد عاشر بود واکر از
طالع بعدد عاشر افتد درجات او همچنان باید
نوشت واوتاد قایمه باشد واکر بعد زایل الوتد
افتد پس انچ باسطرلاب بیرون آمده باشد خانه
یازدهم باشد وابتدا مثلث بعد باید کرد پس انچ
بعمل بیرون آمده باشد مثلا عاشر بعد او باشد

وبعمل حوت چنین باید نوشت الدلو من حوت کذی
درجه و اگر بعد ز ایل الوتد بود اج باصطرلاب بیرون
آمده باشد برج نهم بود همچنان ابتدا بعد د باید کرد
در کتبت و نوشتن در صورت مذکور الدلو من الجدی
کذی درجه و درجات رابع که انرا وتد الارض گویند
مساوی درجات عاشر باید کرد پس رابع در مثال
مذکور اسد باشد یا اسد از سنبله یا اسد از سرطان
و این قیاسیست مطرد در جمیع خانها و مقابلات او
پس ازینجا معلوم شد که هر وقتی که وتدی از اوتاد
معلوم باشد جمیع اوتاد معلوم توان کرد و چون اوتاد
معلوم شد عنکبوت را معکوس بگردانند تا درجه

طالع در بن زیر افق مشرق بدو ساعت معوجه
منحط شود و بر خط اول ساعت یازدهم افتد انج
بر خط نصف النهار باشد درجه نهم بود و نظر او بیت
سوم باز دیگر عنکبوت را معکوس حرکت دهند
تا دو ساعت دیگر منحط شود و بر اول ساعت نهم افتد
آنج بر خط وسط السما باشد درجه هشتم بود و نظیر او
خانه دوم بعد از ان نظیر درجه طالع را بر اول
خط ساعت سوم نهند زیر افق مغرب انج بر خط
نصف النهار افتد درجه یازدهم بود و نظیر شش
خانه پنجم باز عنکبوت را مستوی حرکت دهند
سوی دست راست تا نظیر درجه طالع بر اول خط

ساعت پنجم اوج بر خط نصف النهار افتاده باشد
درجه دوازدهم بود و نظر شش خانه ششم و در
جمیع این خانها اوج یا دیگر دیدیم از اعتبار عدد یا اوج
بنسبه بیرون آمده باشد معتبر باید داشت و هر چه
در خانه افتاده باشد در نظرش رعایت باید کرد

باب نهم

در معرفت اوج گذشته باشد از ساعات روز
از جهت عضاده ساعات معوجه که معمول است
در پید عضاده قسمت آن مختلف است در اوایل
قسمت متضایق است و در آخر فراخ تر است
چون خواهند که ساعات را بدانند عضاده را
نصف

نصف النهار را باید دانست از تقویم یا از
اصطرلاب و مری برا ارتفاع نصف النهار باید نهاد
و آن ربع را که اجزا ارتفاع درست برابر عین
آفتاب باید داشت و مری را حرکت دادند
تا ظل شاقول بر بدن عضاده راست افتد چنانکه هیچ
جانب مایل نباشد بعد از آن نظر کند تا ظل شاقول بر
ساعات افتاده است از ساعتی که معمول باشد
بر عضاده اوج بدر آید ساعات معوجه گذشته باشد
از روز اگر پیش از نصف النهار باشد و اگر بعد
از نصف النهار بود ساعات باقی بود از روز
از دوازده نقصان کنند ساعات معوجه گذشته

. . ماند از روز . . .

باب دهم

در معرفت طلوع کواکب و غروبشان مری کوکب را
بر افق مشرق نهند و نظر کنند بدرجه افتاب اگر
فوق الارض است در میان مقنطرات طلوع ان کوکب
بروز باشد پس بر موقع مری از اجزا حجره نشان
کنند و عنکبوت را معکوس بگردانند تا درجه افتاب
بر افق مشرق افتد آن قدر که مری حرکت کرده
باشد از اجزا حجره دایره بود انرا ساعات کنند
بروجه مذکور آن ساعات گذشته باشد از
اول طلوع افتاب تا طلوع کوکب و اگر درجه آفتاب

زیر

زیر افق بود در میان ساعات معوجه طلوع
کوکب بشب بود بر اجزا حجره محاذی مری
علامتی بکشند و عنکبوت را معکوس بگردانند
تا نظیر درجه افتاب بر افق مشرق افتد ان قدر
که مری حرکت کرده باشد دایره بود انرا ساعات
گردانند بروجه مذکور ان ساعات باشد از اول
شب تا طلوع کوکب و اگر خواهند که غروب کوکب
بدانند تا جزو افتاب بر افق مغرب افتد اگر غروب
بشب باشد و نظیرش اگر بروز باشد و همان
عمل کردن تا غروب از روز یا از شب معلوم شود

باب یازدهم

در معرفت مطالع بروج در خط استوا و بلدان مایله
و مطالع قوسی باشد از معدل النهار که با قوسی
فلک البروج طلوع کند و آن قوس را از فلک
البروج درج السوا خوانند اما در خط استوا اول آن
برج را بر خط وسط السماء نه یا بر خط افق یا بر هر خطی
از خطوط مستقیمه که بمرکز گذشته باشد محاذی
مری بر اجزاء جزء نشانی بکن بعد از ان عنکبوت را
بگردان تا آخر آن برج بران خط آید و نظر کن
با مری چند حرکت کرده است از موضع خود آن
قدر مطالع آن برج باشد در فلک مستقیم و اگر خواهی
آخر حمل را بر خط مشرق نه و نظر کن در محاذات مری

بر اجزاء آن جزء تا چند عدد افتاده است از ابتداء
عدد تا انجا بشمار آن مطالع حمل باشد در فلک مستقیم
بعد از ان اجزاء ثور را بر خط مشرق نه و نظر کن
مری را تا بر کدام جزو افتاده است از اجزاء جزء
ان مطالع حمل و ثور باشد مطالع حمل را از و نقصان کن
مطالع ثور بماند بعد از ان مطالع حمل و ثور را از نود
کم کن آنچ بماند مطالع جوزا باشد و چون مطالع
این سه برج معلوم شد مطالع همه برجها بفلک مستقیم
معلوم شود از برای آنک مطالع هر یکی از سنبله
و میزان و حوت چند مطالع حمل بود و مطالع اسد
و عقرب و دلو چند مطالع ثور بود و مطالع سرطان

و قوس و جدی مثل مطالع جوزا بود و اما
مطالع بلدان بابله باین طریق بود که آخر حمل را بر مقنطره
مشرق نهند در صفحهٔ آن بلد نظر کنند تا مری بر کدام
جزو افتاده است از اجزاء حجره از ابتداء عدد که خط
علاقه است تا انجا بشمارند آن مطالع حمل بود و در آن
بلد بعد از آن آخر ثور را بر مقنطرهٔ مشرق باید نهاد
و نظر کردن که بر کدام جزو افتاده است از مری
از اجزاء حجره انچ بر آید از ابتداء عدد تا انجا مطالع
حمل و ثور باشد مطالع حمل را از نقصان کنند باقی
مطالع ثور بماند بعد از آن آخر جوزا را بر مقنطرهٔ مشرق
نهند و نظر کنند که مری بر کدام جزو افتاده است

آن مطالع حمل و ثور و جوزا باشد مطالع حمل و ثور را
از و نقصان کنند باقی ماند مطالع جوزا و چون مطالع این
سه برج معلوم شد مطالع سه برج دیگر معلوم توان کرد
چه مطالع حوت مثل مطالع حمل است و مطالع دلو
مثل مطالع ثور و مطالع جدی مثل مطالع جوزا پس
مطالع شش برج معلوم شد و شش برج دیگر باقی
ماند که مطالع آن چون خواهند معلوم کنند باین طریق
باشد که آخر سرطان بر مقنطرهٔ مشرق نهند و نظر کنند
که مری بر اجزاء حجره بر چند عدد افتاده است
آن مطالع حمل و ثور و جوزا و سرطان بود و از ابتدا
عدد مطالع حمل و ثور و جوزا از و نقصان کنند مطالع

سرطان باقی ماند بعد از آن اجزاء اسد را بر افق
مشرق نهند و مری را نظر کنند تا بر چند عدد افتاده است
آن مطالع اول حمل باشد تا آخر اسد آنچ میان
اول حمل است تا آخر سرطان از و نقصان کن باقی ماند
مطالع اسد و همچنان مطالع اول حمل تا آخر اسد از
قف نقصان کنیم مطالع سنبله باقی ماند و چون مطالع
این سه برج معلوم شد مطالع سه برج دیگر معلوم شود
چه مطالع میزان مثل مطالع سنبله است و مطالع
عقرب مثل مطالع اسد و مطالع قوس مثل مطالع
سرطان مطالع بروج دوازده گانه معلوم شود بدین
وجه و اگر خواهند که بروجی دیگر اخف بدانند اول

هر برجی که خواهند مطالع او بر افق مشرق نهند
در صفحه آن شهر و بر سر مری نشان کنند بر اجزاء
مجره بعد از آن عنکبوت را استوی بگردانند تا آخر
آن برج بر منطقه مشرق افتد و نظر کنند تا مری از
موضع خود از اجزاء مجره چند حرکت کرده است آن
مطالع آن برج باشد و همچنین هر جزوی را از فلک
که مطالع او خواهند همین عمل بکنند و اگر مغارب
بروج خواهند مثل این عمل بکنند در افق مغرب

باب دوازدهم

در معرفت اجزاء بروج از مطالع نظر کنیم بابتداء
اجزاء مطلعی تا میان کدام برج افتاده است از اجزاء

بروج آن جزو را از آن برج بر افق مشرق نهیم
و بر موقع مری از اجزاء جنس علامتی بکشیم و
عنکبوت را بر توالی بگردانیم تا مری بقدر آن مطالع
حرکت کند و نظر کنیم تا کدام جزو بر افق مشرق
افتاده است آن مطالع نصیب آن اجزا باشد
از فلک البروج و اگر خواهیم درج مطالع را درج
السواء گردانیم بفلک مستقیم اول برجی را که
تحویل او میخواهیم بر خط وسط السما نهیم و بر موقع
مری از اجزاء حجره نشان کنیم و عنکبوت را بگردانیم
تا مری از موضع علامت بقدر آن اجزا که میخواهیم
بگردد و نظر کنیم که بر خط وسط السما از اجزاء فلک

البروج کدام جزو افتاده است آن اجزا
از فلک البروج درج السواء آن مطالع باشد بفلک مستقیم

باب سیزدهم

در معرفت میل آفتاب در هر جزوی که باشد
از اجزاء فلک البروج از معدل النهار جزو آفتاب را
بر خط وسط السماء نهیم و نظر کنیم که میان او و معدل
النهار چند جزو افتاده است از اجزاء ارتفاع
که مرسوم است بر مقنطرات آن میل آفتاب
باشد از معدل النهار اگر جزو آفتاب میان مدار
حمل و مدار سرطان افتاده باشد میل شمالی بود
و اگر مدار حمل و جدی باشد میل جنوبی بود

باب چهاردهم

در معرفت عرض بلد و طولش اما عرض بلد قوسیست
از دایره نصف النهار میان معدل النهار و سمت
الراس و این مساوی ارتفاع قطب معدل
النهار باشد از افق چون خواهی که عرض بلد بدانی
غایت ارتفاع آفتاب را در اول حمل و میزان اعتبار کن
بعد از آن آنرا از نود کم کن آنچ باقی ماند
عرض بلد بود و اگر آفتاب در غیر این دو موضع
بود غایت ارتفاع او را بدان بعد از آن میل
آفتاب ببین که چند است و شمالیست یا جنوبی
اگر شمالی بود از غایت ارتفاع کم کن و اگر جنوبی

است

است زیادت کن آنچ بماند یا حاصل شود
از نود کم کن باقی عرض بلد بود و اگر بشب باشد
غایت ارتفاع کوکبی از کواکب جنوبی که موجود
باشد در اصطرلاب بگیرند مانند شعری شامیه
یا شعری یمانیه یا قلب العقرب و امثال این و آنرا
نگه دارند و مری او را بر خط وسط السما نهند در
صفیحه که خواهند و ببینند که مری بر چند افتاده است
از ارتفاع آن اتم ارتفاع آن کواکب بود در آن
صفیحه اگر موافق است ارتفاعی که مأخوذ است
باصطرلاب عرض بلد عرض آن صفیحه بود
و اگر میان ایشان تفاوتی بود تفاضل میان ایشان

بگیرند و نگه دارند اگر ارتفاع اصطرلاب کهتر باشد
از ارتفاع صفیحه تفاضل را بر عرض صفیحه افزایند
واگر بیشتر باشد کم کنند آنچ حاصل آید باقی
بماند عرض بلد بود اما طول بلد و آن بعد اوست
از اقصی عمارت که در مغرب است و این اقصی را
بعضی ساحل بحر غربی گرفته اند و بعضی شش
جزیره واغله در دریا قریب بدویست فرسنگ
که آنرا جزایر خالدات گویند و از برای اختلاف
باشد که در کتب دو نوع از طول بیابد میان ایشان
ده درجه تفاوت کند و طریق معرفت او ممکن نیست
الا بعد از آنک اتفاق کنی با یکی از سکان شهری

که طول

که طول او معلومست بر صد کردن وقتی معین
از اوقات خسوف قمری که از وقت تا بدو خسوف
بود یا تمام خسوف یا بدو انجلا یا تمام انجلا با این
طریق که او در شهر خود وقت ارتفاع کوکبی از کواکب
بگیرد تو نیز در شهر خود ارتفاع آن کوکب در آن
وقت بگیر بعد از آن مری آن کوکب را بر صفیحه
عرض آن شهر خود بنه بر مثل ارتفاعی که تو یافته
در آن جهت و بر اجزاء مجره محاذی مری نشان کن
بعد از آن عنکبوت را مستوی با معکوس بهر طریق
که بخط وسط السما نزدیک تر باشد بگردان تا مری
کوکب بر خط وسط السما افتد و ببین که مری چند

حرکت کرده است وانرا که دار و محفوظ اول نام
کن و بعد ازان مری کوکب را بر ارتفاع که صاحب
تو یافته است بنه و همان عمل که در اول کرده شد
در صفیحه عرض بلد صاحب بکن تا محفوظ ثانی
بدر آید اگر هر دو محفوظ شرقی بوند و اول کمتر فضل
بینهما را بر طول بلد معلوم افزا و اگر اول بیشتر است
کم کن تا طول شهر مجهول معلوم شود از مغرب و اگر هر دو
غربی اند و اول کمتر است فضل بینهما را از طول ان
بلد کم کن و اگر بیشتر است زیادت کن تا طول بلد
معلوم شود و اگر محفوظ اول شرقی است و ثانی غربی
مجموع هر دو را از طول بلد معلوم کم کن و اگر اول غربی است

و ثانی

و ثانی شرقی مجموع را بر وی فزا تا طول بلد مجهول
معلوم شود از مغرب

باب پانزدهم

در معرفت خط نصف النهار و سمت قبله چون
خواهند که خط نصف النهار بدانند زمین را هموار
کنند چنانک اگر آب بریزند بهمه جانب یکسان
روان شود و عمودی اخراج کنند بر وجهی که
بهیچ طرف مایل نباشد و بر سطح زمین قایم بود
بعد ازان ارتفاع آفتاب پیش از نصف النهار
در هر وقتی که باشد بگیرند و در ان وقت سر
ظل عمود که بر زمین واقع باشد علامتی بکنند و چشم

میدارند بعد از آن نصف النهار تا ارتفاع باقدر
اول باز کردد و باز بر سر ظل عمودی بر سطح زمین
علامتی بکنند و میان دو علامت بخط مستقیم بپیوندند
و آن خط منصف کنند و بر موضع تنصیف نشان
کنند و از اصل عمود بآن نقطه خطی مستقیم بکشند آن
خط نصف النهار بود و اما سمت قبله بآن طریق باشد
که طول مکه حماه الله تعالی از جزایر خالدات بدانند
و آن عز لح است و عرضش از خط استوا او آن
کا ح است اگر طول مکه مثل طول شهر ماست سمت
قبله خط نصف النهار بود و اگر طول هر دو شهر مختلف بود
عرض مکه را بر تمام عرض بلد افزایند و مثل آن

عدد را

عدد را از اجزاء مقنطرات در صفیحه عرض بلد بر
خط نصف النهار طلب کنند و بر آنجا علامتی بکشند
و ربع اول را از فلک البروج بر خط نصف النهار
بگردانند پس آن جزوی از فلک البروج که مماس
علامت شود جزوی باشد که بسمت الراس اهل مکه
بگردد در وقت نصف النهار و بر موضع مری از اجزاء
مجره علامتی بکنند و عنکبوت را بگردانند بهر جهتی که خواهند
تا مری از موضع علامت زایل شود بقدر فضل ما بین
الطولین و نظر کنند بآن جزو از فلک البروج تا بر
کدام جزو افتاده است از اجزاء سمت از خط نصف
النهار تا آنجا بشمارند آن قدر بعد سمت مکه باشد

از شهر مطلوب از خط نصف النهار تا آن جهتی
که مکه در انجاست از مشرق یا مغرب

باب شانزدهم

در معرفت وقت نماز ظهر و عصر از ارتفاع آفتاب
در وقت نصف النهار لحظه فلحظه می گیریم تا بغایت
رسد و چون بغایت رسیده باشد و روی در
نقصان نهد وقت زوال باشد و وقت نماز پیشین است
و چون وقت نماز ظهر معلوم شد مری عضاده را
بر ارتفاع ظهر نهیم و نظر کنیم بمری دیگر تا بر چند
افتاده است از اجزا ظل ان ظل صلوه ظهر باشد
بر انجا دوازده اصبع با شش قدم نیم بیفزاییم

و مری عضاده را بر منتهی او بنهیم بعد از ان نظر
کنیم بمری دیگر تا بر چند افتاده است از اجزا ارتفاع
آن ارتفاع عصر باشد و اول وقت او بمذهب
امام اعظم شافعی رضی الله عنه و اگر بیست و چهار
اصبع با سیزده قدم بر ظل صلوه ظهر افزاییم
و مری عضاده بر انجا نهیم و بمری دیگر نظر کنیم تا بر اجزا
ارتفاع بر چند جزو افتاده است ان ارتفاع
عصر باشد و اول وقت او بمذهب امام معظم
ابی حنیفه کوفی رحمه الله و آخر وقت مختار بمذهب
شافعی رضی الله عنه

باب هفدهم

اندر دانستن طلوع صبح روز بدو وز چون صبح
کاذب را وقت مضبوط نیست و هیچ عمل بدان
تعلق ندارد از نماز و روزه غیر هما اند اعتبار
نکردیم اما صبح صادق چون خواهیم که بدانیم که
برآمده است یا نه اگر قوس طلوع الفجر در زیر
افق کشیده باشد در میان ساعات جزو آفتاب را
بدان نهیم و مطالعت ستارگان بکنیم که مرسوم باشد
بر عنکبوت بر اصطرلاب که برو عمل میکنیم با هر
یکی از ایشان بر چند درجه افتاده اند از مقنطرات
دران جهت که نهاده باشد از غربی و شرقی
پس ارتفاع آن ستاره می گیریم تا چند ان شود

که بر مقنطرات اش یافته بودیم ان زمان وقت برآمدن
صبح صادق باشد و اگر قوس الطلوع بر اصطرلاب
نکشیده باشند بنظر جزو آفتاب را بر هجده درجه نهیم
از مقنطرات غربی و بر افق مشرق نگریم تا درجه کدام
برج بر افق است هر درجه که بر افق افتاده باشد آن درجه صبح بود

باب هجدهم

در دانستن عرض نهری یا مسافتی بر زمین که مانعی
میان مساحت او و میان ما هیچ حایل باشد طریق آنست
که بر کنار رود خانه باستی و اصطرلاب را بدست راست
معلق گردانند و عضاده را میگردانی و یک چشم نگاه
می کنی تا از هر دو سوراخ یافتن آن کنار دیگر را از نهر سینی

بعد از ان برکدار آن موضع و عضاده را بر حال
خود رها کن و باز بیک جشم نظر کن در هر دو سوراخ عضاده
تا نظر تو بر زمینی او فتد و دران موضع
که نهایت نظر باشد نشان بکن
وازانجا که استاده تا آن علامت

بپیما آن عرض نهر باشد و زمینی که مساحت او
مطلوبست و بنهایت او نمی توان رسیدن حکم
آن زمین حکم نهر بود و حد اقصی او جون کنار نهر بود و عمل
در دانستن عرض او همین باشد که کفته اند و صورتش جنین بود

باب نوزدهم

در معرفت عمق بیر طریق انست که بر کنار جاه باستی

واصطرلاب را برابر دست جب بکیری تا ربع ظل
سوی جاه و عطاده و عضاده را می کردانی تا بیک
جشم از هر دو سوراخ عضاده طرف آب با قعر جاه
در جانب که برابر تست بینی و مقدار ظل را از موضع
مری عضاده بدانی از اصابع وانرا نکه داری
و یک اصبع از و نقصان کنی و مری عضاده را برانجا
نهی و از انجا که ایستاده بودی راست بالا روی
و عضاده را نکردانی تا بمکانی که باز از هر دو سوراخ
طرف ابر را دیده بودی ببینی و بین الموقفین بپیمایی تا جند
کز است آن قدر را در اصابع ظل محفوظ ضرب کنی
انج حاصل آید عدد ذراع عمق بیر بود

باب پنجم

در معرفت طول مناره یا دیواری یا عمود کوهی
و این بر دو قسم است یا ممکن باشد رسیدن باصل او
یا ممکن نیست اگر ممکن است وصول باصل او طریق
انست که ارتفاع آفتاب را اعتبار میکنیم تا چهل و
پنج درجه رسد بعد ازان ظل او را که بر زمین
افتاده است از اصل آن سی تا طرف ظل بپیمایم
آن ظل مساوی آن سی بود و اگر آفتاب در آن
روز بان مقدار ارتفاع نرسد تا در وقتی خواسته
باشیم که طول او بدانیم که ارتفاع از چهل و پنج
درجه در گذشته باشد یا کمتر شده مری عضاده را

بر چهل و پنج درجه باید نهاد از اجزاء ارتفاع
و اصطرلاب را بدست راست معلق کرد بیندن
برابر یک چشم و پیش رفتن و پس آمدن تا چندانی
که سر مناره را ببیند بیک چشم از هر دو سوراخ
بعد ازان از انجا که استاده باشد تا اصل آن
مناره بپیماید و بر مبلغ طول قامت خود بیفزاید
آنچ حاصل آید از طول مناره باشد و باید که زمین
هموار بود و صورتش چنین بود

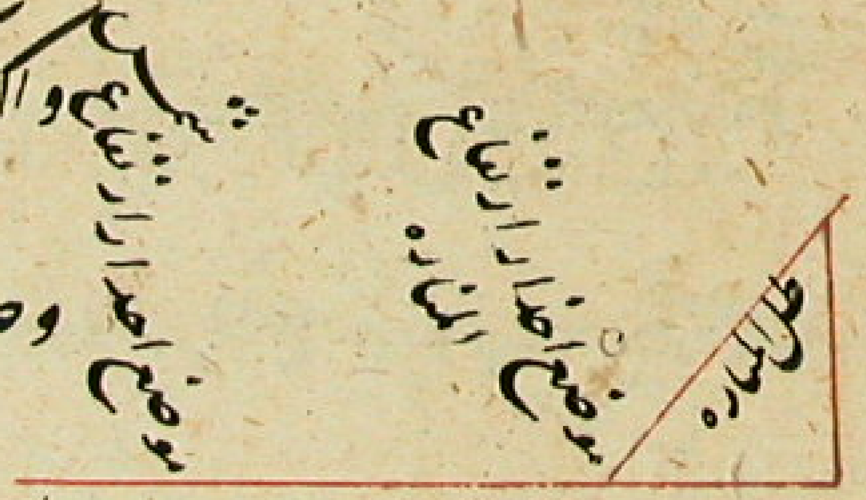

و اگر ممکن نیست
وصول باصل او
طریق انست که از

تفاع او بگیریم چنانک گفتیم و ببینیم که مری عضاده
بر چند اصبع افتاده است از اصابع ظل آن ظل
اول باشد و بر جای استادن خود علامتی بکشیم
بعد از ان اگر پیش رفتن باصل ان شی اسهل باشد
یک اصبع از اصابع ظل نقصان کنیم و مری عضاده را
بر باقی نهیم و لا یزال پیش میرویم تا بجای رسیم
که ارتفاع او بار دیگر بگیریم و عضاده را از
وضع خود دیگر دانیم و اگر پس رفتن آسان‌تر بود
بسبب هموار زمین بر ظل اول یک اصبع زیادت
کنیم و مری عضاده را برانجا نهیم و لا یزال باز پس
میرویم تا ارتفاع دیگر بگیریم بعد از ان میان موقفین

بپیماییم تا چند گز است و انرا در دوازده ضرب
کنیم انچ حاصل آید طول آن چیز باشد و اگر بین
الموقفین را در ظل او ضرب کنیم انچ حاصل آید
مسافت باشد میان موقف اول و میان اصل ان
شی و اگر در هوا چیزی باشد از ابر یا غ که ممکن باشد
که ساکن شود و حرکت نکند باین طریق بعد او از زمین
توان دانست و صورتش چنین بود

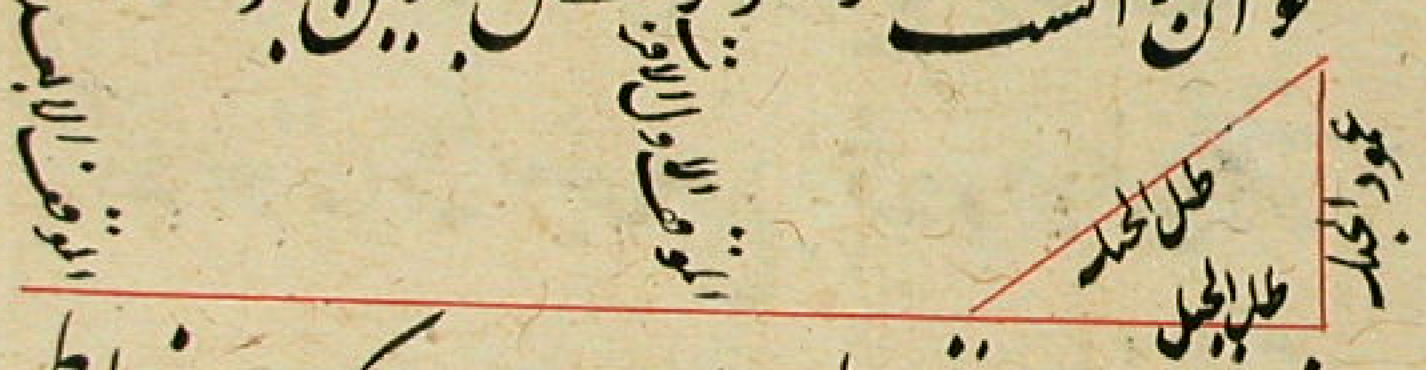

خاتمه در امتحان اصطرلاب. هر یکی را از خطوط
و دوایر و اعضا اصطرلاب امتحانی هست که صحیح را
از فاسد بان توان دانست. و ما بعضی از ان درین

تمام

مختصر یاد کنیم اول چیزی که محتاج است بامتحان
اوام است وصفایح چون امتحان ام خواهیم ام را نیکی
صفایح در او بریم اگر خیاتک طرف ع و ه بر خط علاقه
افتد بی آنک میلی کند بجای ام صحیح بود واگر بیک
جانب میل کند بخن دران جهت بود بهتر در است
باید کرد و چون ام صحیح و معتدل باشد یک صفیحه را
در ام ترکیب کنیم و معلق کردانیم اگر طرف ع و ه
بر خط علاقه افتد صفیحه صحیح باشد والا بخن دران جهت
در صفایح باشد و عنکبوت را هم برین طریق توان دانست
یا نه اما حجره را باید که مستوی باشد و او هیچ
اعوجاجی والتوائی نباشد و مربع السطوح بود و صفایح

معتدل باشد در غلظ و رقت و همچنان عنکبوت واگر
طرفی از وی بخن با ارق بود در گرفتن ارتفاع
خلل افتد چه اصطرلاب مایل بود بجایی که در و
زیادتی سخن است و باید که صفایح و عنکبوت
بر یک قدر باشد و هر چند در حجره نشیند و سطح عنکبوت
مرتفع و منخفض نباشد از حجره و آن حرفی که بر
طرف وتد الارض بود در هر صفیحه بقدر شظیه
بود که بطن ام بود و خطوط و دوایری کشیده باشد
باریک و عمیق بود و شظایای کواکب دقیق بود و لازم
سطح صفیحه خیاتک مرتفع نباشد و همچنان مری راس
الجدی ملازم کنار حلقه حجره بود چه اگر اعمال با و مربوط است

اگر مرتفع باشد یا منخفض از حلقهٔ اعداد در وظاهر
نشود و همچنان دو طرف عضاده باید که ملازم
اصغر دایره باشد از دوایر مخطوط از برای اجزای
ارتفاع و از وجه صفیحه یعنی ظهر اصطرلاب مرتفع
باشد اما امتحان اجزاء ارتفاع بان باشد که فرجه
پرکار بقدر سی جزو از اجزا ربع باز کند و یک
طرفش بر خط مشرق نهند و طرفی دیگر بر سی جزو
و آن طرف بر سی جزو رها کند و طرفی دیگر بگر
داند اگر بر نود رسد قسمتش درست بود و اگر زیادت
یا نقص بود خطا بود و بعد از آن خمسات و عشرات
او را باین طریق امتحان کند و امتحان عضاده بان باشد

که مری

که مری او را بر خط مشرق نهد اگر مری دیگر بر خط مغرب
افتد صحیح بود و بعد از آن طرف مغرب بالمشرق گردانند
و امتحان کند یا بر خط انتصاب و وتد الارض نهد و امتحان
مافیتین بان باشد که ارتفاع بگیرد و در حال مری اعلی را
اسفل گردانند و در بی ارتفاع بگیرد اگر ارتفاع دوم
مثل اول بود صحیح بود و الا خطا باشد و امتحان قطب
بان باشد که عنکبوت را دوری تمام بگردانند اگر راس
سرطان و جدی بر مدار خود باشند بی آنکه مایل باشند
بیک جانب قطب در نفس مرکز بود و اگر زایل شوند
ازو قطب زایل بود و در مرکز نبود و امتحان مقنطرات
بان باشد که هر جزوی از اجزاء فلک البروج بر خط

نصف النهار نهند و بر موقع او علامتی بکنند بعد از آن
نظر آن جزو را بر و نهند و علامتی دیگر بکنند اگر میان
مدار حمل و علامتی اولی مثل آن باشد که میان او
و علامت دوم صحیح بود و اگر خطا بود یا اول سرطان
را بر افق مشرق نهند و بر موقع مری از اجزاء جزوی
علامتی بکنند بعد از آن عنکبوت را استوی بگردانند
تا اول سرطان برسی جزو افتد از اجزاء ارتفاع
و نظر کنند تا مری از موضع خود چند حرکت کرده است
و نگه دارند بعد از آن برابر پس السرطان را بر افق مغرب
مثل این عمل بکنند و نظر کنند تا مری از موضع خود چند
زایل شده است اگر مثل اول بود صحیح باشد و اگر

خطا

خطا بود و امتحان عنکبوت بآن بود که مری را
بر خط علاقه نهند اگر اول جدی و اول سرطان و اول
حمل و میزان بر نفس مدارات خود باشد و بر دو نقطه
تقاطع خط مشرق و مغرب و قوس افق در هر دو جهت
طلوع و غروب صحیح بود و الا خطا باشد و امتحان
منطقة البروج باین وجه بود که اول بروج را بر افق
مشرق نهی چون نظیر او بر افق مغرب افتد صحیح بود و اگر نه
خطا بود یا بر خط انتصاف نهی یا نظیرش بر وتد
الارض افتاده است یا نه و امتحان شظایا کواکب
بآن باشد که قیاس کنند کوکبی را از کواکب ثابت تا بغایت
ارتفاع برسد بعد از آن شظیه او را بر خط انتصاب

نهد در عرض بلد ارتفاع اگر بر مثل ان ارتفاع
افتد صحیح باشد و الا خطا بود و امتحان ساعات
معوجه بان بود که هر جزوی که خواهی بر افق مغرب
نهی و بر موقع مری از اجزاء مجره علامتی بکشی
و عنکبوت رهمنوی بگردانی تا ان جزو یک
ساعت منحط شود و نظر کنی تا مری علامت اول چند
زایل شده است بعد از ان آن جزو را ساعتی
دیگر منحط گردانی تا مری چند حرکت کرده است
اگر مثل اول بود صحیح بود و الا خطا باشد و در یک
ساعت همین یک عمل میکنند و امتحان ظل بان وجه
باشد که مری عضاده بر به جزو نهند از اجزاء ارتفاع

اگر طرف دیگر بر سه جزو و از اصابع باید شش
نیم قدم از اقدام افتد صحیح بود و الا خطا بود
و این قدر که نوشته شد درین مختصر کفایت بود
و کسی را که طبع مستقیم و خاطر سلیم بود و برین
اطلاع یابد بر حال اعمال بسیار که درین مختصر ذکر
نکرده ام مطلع شود و ببیند
بر اضعاف آن
فایده
نیابد
تم